

استاد برجسته آذربایجانی زبان و ادبیات فارسی، پدر صنعت آذربایجان و خالق ماهنی آیریلیق

مردگان این سال عاشق ترین زندگان بودند



دکتر سلیم نیساری



تقی توغلی



فرهاد ابراهیمی

سوءاستفاده قوم گرایان از زبان های محلی و دشمنی با زبان فارسی و تبلیغ زبان بیگانه

زبان نامادری

ادعاهای قوم گرایان در مورد عدم اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی

هیاهو بر سر هیچ!

در اصل ۱۵ قانون اساسی، استفاده از زبان های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی در کنار زبان فارسی آزاد است و از این رو، برخلاف تبلیغات صورت گرفته درباره محدودیت اقوام در استفاده از زبان های محلی و بومی بصورت گسترده در مناطق مختلف در مطبوعات و رسانه ها جمعی، جشنواره های فرهنگی و هنری، برنامه های موسیقی سنتی، فیلم و مستند و تئاتر، شب شعر، تدریس در دانشگاه ها، چاپ و نشر کتاب مورد استفاده قرار دارد...

صفحه ۷

اصل ۱۵ قانون اساسی؛

استفاده ابزاری گروه های سیاسی

صفحه ۵

زبان های محلی و تلاش بیگانه گرایان؛

زبان مادری مردم

آذربایجان استانبولی نیست

صفحه ۵

پروفسور ایلبر اور تایلی، استاد تاریخ دانشگاه آنکارا؛

ایران برای ترکیه در حکم

یونان قدیم برای جهان است

تماس با فرهنگ هایی مانند ایران زبان ما را غنی تر می کند



صفحه ۴

دیباچه ای نظری

بر گفت و شنید با قوم گرایان

صفحه ۶

خیالت خواب

از چشمانمان ربوده!

برای فرهاد ابراهیمی خالق ترانه «آیریلیق»

ترانه «آیریلیق» شهرت جهانی دارد. شاید خیلی ها این ماهنی (ترانه) را یکی از صد ها ترانه فولکلوریک آذربایجان بدانند که سینه به سینه از نسلی به نسلی دیگر رسیده و هر کسی مختصر آشنایی با زبان ترکی داشته باشد خاطره بی از آن را با خود حمل می کند. اما واقعیت این است که این ترانه سروده فرهاد (رجب) ابراهیمی است که بیستم بهمن ماه سال نود و هفت چشم از جهان فرو بست تا ترانه جدایی و تنهایی را یک بار برای همیشه بسراید. رجب ابراهیمی ملقب به فرهاد متولد ۱۳۱۴ در روستای کور عباسلو در بیست کیلومتری اردبیل، که در ده سالگی همراه خانواده به تهران مهاجرت کرده بود و...

صفحه ۳

آنچه به کس نتوان گفت

خانه ملت مسلخ گاه هویت ملی!



سیدعلی تقوی

در سال های اخیر برخی نهادها به جای در پیش گرفتن نگرش اصلاحی به مسئله هویت ملی، دیدگاه هایی را در پیش گرفته اند که پیامدهای آن نفی ملیت ایرانی و اصالت دادن به هویت های قومی است. هر چند سخت جانی و تداوم هویت ملی ایرانی در فرایند تاریخ، ایران را به یک کشور منحصر به فرد تبدیل کرده است، ولی این جان سختی تضمینی برای عبور از چالش های هویتی در فرایند پرفراز و نشیب زمان به خصوص در شرایط کنونی که صدای تهدید از دور و نزدیک به گوش می رسد نیست. زمانی که هویت های اجتماعی هم سطح هویت ملی می شوند، رابطه تعاملی بین هویت ملی و هویت های اجتماعی جای خود را به رابطه کشمکش آمیز و حذفی می دهد.

قرار گرفته هویت های قومی که یکی از هویت های اجتماعی است در سال های اخیر تقابل را میان هویت ملی و هویت اجتماعی بیش از پیش کرده است. سیاست های که در سال های دور به وسیله دشمنان هویت ایرانی به صورت غیرقانونی دنبال می شد اکنون توسط نمایندگان اقوام مختلف ایران در خانه ملت ایرانی با ابزارهای قانونی و با اهداف فرصت طلبانه ای ادامه پیدا کرده است. در این موضوع اصل ۱۵ قانون اساسی یکی از سیاست هایی است که در سال های اخیر مورد توجه دولت مردان قرار گرفته است. بعضی از نخبگان سیاسی به خاطر درک سطحی از جامعه

ایران و گاه غرض ورزی، بر این باورند که در مناطق پیرامونی منابعی وجود دارد که به عنوان زمینه گردآوری رأی می شود از آن استفاده کرد و به امتیازهایی دست یافت. انگیزه اصلی این سیاستمداران بی تدبیر کسب قدرت و استفاده ابزاری از پدیده قومی بوده است. آن ها برای رسیدن به منافع شخصی، از شعارهایی مانند تدریس زبان های محلی استفاده می کنند که پیامدهای ناگوار برای اتحاد ملت ایران خواهد داشت. هر چند که تجربه سال های گذشته نشان داده است، کسانی که مسائل قومی را ابزاری برای رسیدن به قدرت قرار داده اند، نتیجه قابل قبولی نه برای منافع شخصی و نه منافع ملی کسب نخواهند کرد. نامزدهایی که بیشترین تبلیغات قومی را داشتند، همیشه کمترین رأی را آوردند. در سال ۸۴ آقای معین روی مسائل مذهبی شیعه و سنی برای جذب اهل سنت ایران تمرکز کرد و نتایج خوبی به دست نیامد. آقای مهر علیزاده، آقای کروی و در سال ۹۲ آقای رضایی از این رویکرد برای جذب آرای اقلیت ها پیروی کردند که هیچ کدام نتوانستند به اهداف سیاسی خود برسند. آن ها به گمان این که این عرصه سرشار از منابع رأی هست، به سیاستی ابزاری که جنبه فرصت طلبانه، غیراخلاقی و غیر ملی داشت روی آوردن و شکست خوردند.

نمونه های در فراسوی مرزها هم حاکی از نافرجام بودن چنین سیاست های غیر مدبرانه ای دارد. قدرت طلبان شبه قاره هند با همین نگاه و رویکرد ابزاری به مسائل قومی نقش زیادی در تجزیه پاکستان از هند داشتند. طرح هویت های قومی در جوامع امروز در بسیاری موارد ساخته قدرت طلبانی است که برای کسب قدرت از آن استفاده می کنند؛ ذبح هویت ایرانی با شعار حمایت از گویش های محلی به پای کسب قدرت سیاسی. البته در ایران به طور خاص علت این قضیه بیشتر درک نادرست از مسائل قومی و ملی است.

در کلاس هایی که در سال های گذشته به صورت داوطلبانه در بعضی دانشگاه ها از سوی محافل قوم گرا برگزار می شد، کمترین بحث آموزش زبان در میان نبود و بیشتر به ادبیات و فحاشی نسبت به هم میهنان و به ویژه به اصطلاح قوم فارس آموخته می شد. در نهایت چه چیز باید در این کلاس ها تدریس شود؟ مفاد درسی واقعاً چه خواهد بود؟ قطعاً هویت زبانی ایرانی از اقوام و آموزش مسائل ضد ایرانی و تاریخ سازی قومی که در مطبوعات محلی شاهد آن بوده ایم، در صدر این برنامه ها قرار خواهد گرفت و هویت قومی مستقل از هویت ملی، محصول تاریخ سازی قومی خواهد بود.

در کشورهای توسعه یافته وقتی بخواهند سیاست را اجرا کنند در آغاز کلی مطالعه می کنند، سناریوسازی می کنند و بعد از مدت ها مطالعه، آن را به طور محدود و موقت و آزمایشی اجرا می کنند. حال با به آزمون گذاشتن اجرای حداقل ۷۰ درصدی اصل ۱۵ در سال های گذشته، چه تجربه و نتیجه ای خواهیم گرفت؟ چرا این بخش اجرا شده کاربرد زبان های محلی در رسانه ها و مطبوعات را به آزمون نمی گیریم تا ببینیم آیا این سیاست امنیت ملی را تقویت کرده است یا خیر؟ آیا همگرایی را تقویت کرده یا به سمت وسوی واگرایی پیش رفته است؟

وجود نابرابری ها در مسائل قومی و مناطق پیرامونی کشور ما امری انکارناپذیر است. ولی اسرار بر ترویج آموزش زبان های قومی در مدارس توسط سیاست گذاران، راه حل این تبعیض نخواهد بود. اگر هدف نخبگان سیاسی حمایت از اقلیت های قومی می باشد و نه کسب رأی، باید به مسائل این حوزه به صورت ریشه ای بپردازند. خواست اقشار گوناگون به خصوص اقلیت های قومی و مناطق پیرامونی بیش از آن که تدریس گویش های محلی باشد،

آزادی و امکان دسترسی به قدرت بر اساس اصل چرخش نخبگان و شایسته سالاری، عدالت و برابری اجتماعی و اقتصادی و دسترسی برابر همه به امتیازات و فرصت های عمومی، توزیع عادلانه ثروت میان مناطق گوناگون کشور و برابری اقلیت ها در زمینه های سیاسی و اجتماعی در سراسر کشور است. این ها مواردی هستند که هم به اتحاد و یکپارچگی ملت ایران و هم احقاق حقوق مناطق پیرامونی را برآورده خواهد کرد. سیاست گذاران به جای اعتراض به نابرابری و بی عدالتی اجتماعی و حمایت از شایسته سالاری و امکان دسترسی فرصت های اجتماعی و اقتصادی برای همه اقشار و اقوام و توزیع عادلانه ثروت، گوی سبقت را در راه و بند دانند برای تدریس زبان های محلی از یکدیگر می ربایند. طرحی فرصت طلبانه که در صورت تداوم اجرای آن می تواند به یک فتنه بزرگ در کشور منتج می شود.

دفاع از اتحاد و همبستگی ملی، دلیل تعصب ملی نیست. همبستگی با امنیت، فاه و ثبات جامعه ارتباط مستقیم دارد. منافع ایران در این است که به عنوان یک ملت تقویت شود و مانند یک خانواده واحد تمام ثروت و منابع را به صورت برابر توزیع کند و در عین حال از هویت خود دفاع کند. بحث های محلی گرایی و فدرالیسم و تدریس شتاب زده و نسنجیده زبان های محلی نوعی فراقلمی مشکلات مذکور است که به زبان هویت و همبستگی ملی و بیش از همه نیز به زبان اقوام ایرانی خواهد بود. نتیجه چنین نگرشی، چیزی جز درهم ریختگی، بی ثباتی و از هم گسیختگی کشور به عنوان یک موجودیت سیاسی و گسترش کشمکش اجتماعی میان اقشار و مناطق گوناگون کشور نیست. بنابراین هویت ملی را می توان بنیان امنیت ملی دانست؛ به طوری که تمامی برنامه های کشور حتی اگر به درستی هم تدوین

شود، بدون وجود «هویت ملی» ناکام می ماند. لذا خارج کردن زبان پارسی از هسته سخت هویت ایرانی، که موجب یکپارچه سازی و جلوگیری از افتراق در جامعه شده است، می تواند خسارات جبرانناپذیری بر فرهنگ، هویت و منافع واقعی ملی و تمامیت ارضی کشور وارد کند و کشور را در بسجج منابع معنوی ناتوان کند. رسانه ها و سیاستمداران که برنامه ریزان هویت ملی هستند، نه تنها هویت ملی ما را تقویت نکرده اند بلکه با سیاست های نادرست در دستگاه آموزش، همبستگی ملی را کاهش و به مخاطره انداخته اند. تأکید بر هویت های قومی باعث بیگانگی بخش هایی از نسل جوان ایرانی با هویت ملی که مهم ترین عنصر یکپارچگی کشور است، خواهد شد و رشد گرایش های هویت های اجتماعی باعث شکل گیری هویت های قومی فرو ملی و مخالفت با وحدت ملی ایران می شود. افراط گرایی قومی محصول چنین نگرش و اقداماتی است. بنابراین تبدیل کردن زبان به ابزار قدرت سیاسی و ابزار هویت سازی که در سال های اخیر به بهانه اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی شکل گرفته است، در نهایت کشمکش های قومی و گاه خونین به بار می آورد و انسجام و وحدت ملی ایران را به مخاطره می افکند.

در این که زبان ها و گویش های محلی همه ارزشمند و بخشی از منابع و هویت ملی ما هستند و باید از آن ها پاسداری کرد جای هیچ شک و بحثی نیست، اما نه به شیوه ای که برای کشور بحران آفرین شود و زبان ملی را تضعیف کند. باید در عین نگهداری از زبان ها و لهجه های محلی ایران در چارچوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، از ظرفیت و اصالت آن ها به عنوان زبان ها و لهجه های اصیل ایرانی برای تقویت زبان ملی در برابر چالش های برآمده از هجوم واژگان بیگانه مدرن بهره گیری کرد.

ایران پژوهار جمند، استاد کاوه بیات

آقاچانی، مهدی اکبری فر، محمد آمره، میلاد امیدوار، مهرشاد ایمانی، محمد بجنوردی، تیرداد بنگدار، محمدعلی بهمنی قاجار، بهرام پارساپور، محمدرضا پاسبان، جمشید پوراسمعیل نیازی، امین پوررستمی، حجت ترابی، هژیر تهرانی، افشین جعفرزاده، رویا جعفری، امیرحسین جهانی، رضا حبیبی، سید محمد حسینی سفیدان، مازیار حسینی، هاشم خلج، امین داودی، مازبار درویش، داود دشتبانی، فاطمه دیده کنان، امیر دیلمقانی، مهدی رشیدی، مسعود رضایی، داریوش رفیعیان، جواد رنجبر درخشی لر، وحید رنجبری، مهدی سلطانی، جعفر سلمان نژاد، رضا شاه ملکی، شریعت زاده، رضا شیبانی، هوشنگ شیخی، صالح صالحی، مهدی صنیعی، رسول طاهری، مسعود عرفانیان، علیرضا غفاری حافظ، آیدین فرنگی، کیامهر فیروزی، امیر قربانی، مهدی کاظمی، رضا کدخدازاده، بهزاد مجد، محمد محبی، آرسام محمودی، علی مرشدی زاد، علیرضا مشفق، سید محمد منصور طباطبایی بهبهانی، حامد میرزا حسینی، داریوش میرزاخانی، حسین نصیری، منصور نصیری طبیعی، کامبیز نجفی، سالار سیف الدینی، عطاالله عبدی، حبیب اله فاضلی، رضا نیک جو، رحیم نیکبخت، احسان هوشمند، جعفر وثوقی، سامان وطن شناسان، حجت یحیی پور

درد

آگاهی یافتیم که بانو بی بی صولت قشقایی، آخرین بازمانده ی سردار اسماعیل خان صولت الدوله قشقایی، چشم بر جهان فروپوشیدند. این خبر، مایه ی اندوه همه ی ایرانیان آزاده ای که با خدمات شما و خاندان محترم تان آشنا هستند شد. بانو بی بی صولت از نسل مادرائی است که در راه سربلندی نام ایران، به اهمیت بار آوردن فرزندان خردمند، فرزانه و جسور آگاه هستند و آن را به کردار نیک خود نشان دادند.

از سوی:

حمید احمدی، داریوش احمدی، امید اخوی، رضا اسداللهی، مجید اسدی، علیرضا افشاری، معصومه آقاپور، امیر

کتاب ارجمند بوطیقا و سیاست در شاهنامه، تألیف دکتر محمود امیدسالار، به ترجمه‌ی فرهاد اصلانی و معصومه پورتقی در سیزدهمین دوره از جشنواره شعر فجر به عنوان کتاب برگزیده (در بخش پژوهش درباره شعر) و همچنین در سی و ششمین دوره جایزه کتاب سال به عنوان کتاب شایسته تقدیر (در بخش نقد ادبی) شناخته شد. کتاب بوطیقا و سیاست در شاهنامه، برخی از جنبه های مطالعات غریبان را در باب شاهنامه که حماسه ملی ایران است به چالش می‌کشد و استدلال می‌کند که این مطالعات نه تنها از نظر شیوه کار ناقصند، بلکه اساساً معرف دلمشغولی‌ها و نگرانی‌های غریبان در مورد ایرانند، نه تحلیل شاهنامه.



دو هفته‌نامه فرهنگی وطن یولی

سال دوم | شماره ۲۴ | ۸ صفحه

زبان مادری تبدیل به حربه ی جریان‌های قومگرا که

خارج از مرزهای کشور هدایت و کنترل می شوند برای

همراه کردن مردم با خود شده است.

تاریخ جنبش های جدایی طلب و واگرا گواه آن است که هیچگاه در ابتدای امر آنان آشکار و واضح اعلام نمی کردند که به دنبال تجزیه وجدایی فکری یا جغرافیای سرزمینی هستند بلکه همیشه مواردی را سر دست میگرفتند تا با آن مردم را به خود جذب کنند وسپس بعد از آوردن مردم زیر چتر خویش اهداف مشخصی از قبل تعیین شده خود را ادامه بدهند در واقع هر جنبش واگرا و وابسته به بیگانگان برای جذب مردم نیازمند مطرح کردن گزاره های است تا به مردم اثبات کند به دنبال حقوق آنان است نه منافع حزبی ویاندی خوددر چند سال اخیر هم با نضج گرفتن جریان قوم گرایی پان ترکیستی که در خارج از مرز ها هدایت وکنترل میشود زبان مادری حربه این جریان برای همراه کردن مردم با خود شده است در واقع زبان مادری وحق تدریس آن با چاشنی احساسی وعاطفه به دنبال آن است پازل واگرایی مردم آذربایجان را از هویت ملی خود فراهم آورد اما شاید باشند افرادی که ادعای بالا را باور نکرده ومدعی هستند که زبان مادری مردم آذربایجان مورد ظلم واقع شده است وجریانات پان گرای ترک نیتی جز احیای وحفاظت از آن را ندارند.

آیا زبان مادری مسئله اصلی جریان پان ترکیستی است یا به عنوان حربه ای برای جذب مردم به اهداف خود به کار گرفته می‌شود؟

یکی از اساسی ترین مطالبی که باید در مورد آن روشن گری مناسب صورت بگیرد این مسئله است چرا به جریاناتی که به ظاهر مطالبات محلی و مشروع دارند پان ترکیسم میگویم؟آیا این تهمت وتلاش برای حذف این جریانات نیست؟مگر مطرح کردن لزوم پاسداشت زبان ترکی چه اشکالی دارد که آنان را قوم گرا خطاب میکنیم؟ سرزمین ایران با وجود اقوام وگویش های مختلف به آسمانی می ماند که رنگین کمانی در آن شکل گرفته و به آن زیبایی دو چندانای بخشیده است اقوام وگویش های مختلف ایرانی که در داخل جغرافیای ایران حیات دارند همگی بخشی از هویت ملت ایران به حساب می آیند که باید حفظ وحراست شوند واز بین رفتن آنان به معنی این است که بخشی از هویت ایرانی از بین رفته است پس حفظ آنان از اهمیت بالایی بر خوردار است وزبان ترکی- آذری از این قائده مستثنی نیست ویاید نهادهای فرهنگی ورسانه ای محلی وملی به دنبال حفظ سنن ورسوم بومی این قسمت از سرزمینمان باشند اما پان ترکیست ها دانسته یا ندانسته وقتی بحث زبان ترکی را مطرح میکنند دست روی مسائلی دست میگذارند که در صدق نیت آنان انسان را دچار شک میکند از جمله

تلاش برای ایجاد واگرایی در میان مردم کشور با هویت سازی کاذب ودروغین که در چند سال اخیر شدت یافته است، ایجاد یک دشمن تخیلی به نام فارس ها! که مدام علیه ترک ها توطئه می‌کنند از اصلی ترین اقدامات این جریان برای ایجاد شکاف در کشور است این جریان به صورت بسیار ابتدایی در رسانه های خود به دنبال اثبات دروغین بودن تاریخ ایران و درست بودن تاریخی جعلی خود ساخته است. با وجود این اقدامات مخاطب چگونه باید باور کند که مسئله شما زبان مادری است نه مسائل دیگر؟ ونسبت این توهمات با دلسوزی برای پاسداشت

زبان مردم آذربایجان چیست؟

یکی دیگر از اقدامت مضحک این جریان اشغالی نامیدن آذربایجان ایران است. آنان در رسانه های خود آذربایجان ایران را آذربایجان جنوبی نامیدند(جعل تاریخ وواژه) وبه دنبال آن هستند که این آذربایجان جنوبی اشغالی را به آذربایجان شمالی(اران والبنایای فققاز)بر گردانند حکایت این جریان تلاش برای بالا سر رفتن آب رودخانه ای است که در هیچ مقطعی از تاریخ بالا سر نرفته است بلکه آب همیشه سرازیر شده است امروز با جعل نام آذربایجان برای اران که با کمک کمونیست ها اتفاق افتاد مدعی آذربایجان ایران شده اند آذربایجانی که تاریخ باستان و شاهنامه فردوسی حکایت ها از دلیری مردم آن برای حراست از هویت خوددر کنج سینه نهان دارد.

چگونه باید باور کرد شما نیتی جز زبان مادری ندارید آنگاه که در تبلیغات خود آذربایجان را اشغال شده میدانید و بر لزوم آزادی آن تاکید میکنید؟ اگر در هر کشوری دیگری جریانی بر خاک آن کشور چشم طمع داشته باشند چگونه با آن جریان بر خورد میکنند؟ چگونه دلسوز

تقدیر جایزه کتاب سال از

بوطیقا و سیاست در شاهنامه



شهادت مرزبانان غیور



شامگاه ۲۴ بهمن ۱۳۹۷، خبری تلخ از مرزهای خاوری ایرانزمین، کام ملت ایران را تلخ کرد. در این حادثه، تروریست‌های وابسته به گروهک های تجزیه طلب و مزدور، طی اقدامی تروریستی ۲۷ تن از مرزبانان غیور این مرز و بوم را به شهادت رساندند.

بی شک این اقدام مذبحخانه دشمنان ایران، واکنشی انتقام جویانه از سوی تروریست های تکفیری است که اتحاد، همدلی و اراده راستین ملت ایران در شرایط سخت و دشوار کنونی کشور را که تحت ظالمانه ترین تحریم ها قرار دارد، برنمی تابند.

وطن بولی این واقعه تلخ و به شهادت رسیدن مرزبانان ایران را به ملت ایران به ویژه خانواده محترم مرزبانان تسلیت عرض می کند.

ندارد چگونه مدعی اجرای آن است؟ جریانی که به دنبال تبلیغ دشمنان ایران و لجن پراکنی علیه مردم ایران است چگونه مدعی اجرای اصل پانزده قانون اساسی است؟ آیا این همان دوستی خاله خرسه نیست که خواست پشه از روی صورت دوستش دور کند سنگ را برداشت کوبید به صورت دوستش؟

اگر همه این موارد بالا حل شود یک مشکل اساسی هنوز بی پاسخ مانده است وآن این است که کسانی که لزوم پاسداشت زبان ترکی را مطرح میکنند منظور شان نه آن زبانی است که مردم آذربایجان به آن صحبت می‌کنند بلکه به دنبال تدریس زبانی هستند که در ترکیه وجمهوری باکو صحبت می‌شود که برای مردم آذربایجان نامأنوس است البته کاش زبان این دو کشور بود.از واژه های عجیب وغریب هم دریغ نمی کنند در واقع این افراد به دنبال حفظ زبان مردم آذربجان نیستند. وقتی بحث زبان مادری مطرح میشود اولین تعریفی که به ذهن میرسد این است که زبانی که انسان با آن، زبان باز میکند وخوانواده فرد با آن صحبت میکنند زبان مادری او محسوب میشود اما جالب این جاست که این جریان تعریف زبان مادری که در کل دنیا تقریبا رایج است را هم جعل کرده و به جای زبان مادری مردم آذربایجان به دنبال ترویج زبان مادری بیگانه است باید پرسید آیا قانون اساسی لزوم تدریس زبان کشور همسایه را به رسمیت شناخته است ؟

وقتی این جریان همه موارد بالا را حل کرد میشود باور کرد غصه حفظ زبان رایج مردم آذربایجان را دارد وآن موقع باید نوشت: حفظ زبان هر ناحیه ای از ایران و نه فقط آذربایجان یکی از اصلی ترین روش های ممکن برای حفظ فرهنگ وسنن آن ناحیه است از این رو قانون اساسی در اصل پانزدهم خود که ذیل فصل دوم آورده است بر امکان تدریس ادبیات هر ناحیه در کنار زبان و ادبیات ملی و رسمی کشور اشاره کرده است ودر اصل هیچدم خود هم بر برابر بودن احاد ملت تاکید کرده وملاک برتری را تنها تقوا دانسته است نه رنگ، نژاد، زبان و …

پس مسئولان ونهاد های پژوهشی ودانشگاهی باید سعی کنند زبان وگویش مردم آذربایجان را بدور از بازی های سیاسی وتبلیغاتی وانتخاباتی حفظ وحراست کنند چرا که همانطور که گفته شد اگر فرهنگ و رسوم هر ناحیه ای از کشور از بین برود همچون عضوی از اعضای بند انسان است که جدا گشته وباعث ضعف تر شدن این پیکر استوار در درازنای تاریخ، خواهد بود البته در چند سال اخیر اقدامات خوبی در این راستا انجام گرفته است و ضمن راه اندازی گروه زبان و ادبیات ترکی آذربایجانی در دانشگاه تبریز و دروس اختیاری در سایر دانشگاهها، صدا وسیمنا نیز تولید و یخش برنامه ها وسریال هایی به زبان مردم آذربایجان را در دستور کار خود قرار داده است. هیچکس با حفظ و ثبت و ضبط و ترویج زبان مردم آذربایجان مشکلی ندارد گواه آن هم شبکه های محلی و سراسری صدا وسیما، نشریات، کتب، سریال و برنامه های موسیقی و[] که به زبان ترکی آذری در حال تولید وراانه به مخاطب است اما قطعاً این تلاش‌های فرهنگی برخاسته از فرهنگ اصیل شیعی و اسلامی مردم آذربایجان برای عده ای که اهداف و برنامه‌های خاصی در سر دارند مشکل آفرین است زیرا ایشان به دنبال زبان و ادبیات مردم آذربایجان نیستند.



برآیند از یک زبان محلی و قومی تحت عنوان به شدت عاطفی « زبان مادری» ابزار ایران و ایرانی سنتیزی ساخته ، خدای ناکرده به رویارویی و ستیز با زبان ملی فارسی و ایران بروند.

۴. خانواده ها که تحصیل کرده شدند و برخوردار از رفاه، دیگر در چنین خانواده هایی امکان رشد و تولید عناصر واگرا به کشورهای بیگانه و پانترک و پانکرد و …به حداقل می رسد. واگرایی به بیگانگان و پانترکیسم و پانکردیسم و … بیشتر واکنش منفعلانه ای است نسبت به حسن توانایی از درک و حل مسائل واقعی ، اعم از اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و معرفتی. با رفاه و گسترش عدالت اجتماعی ، مردم در مواجهه با مسائل توانمند و کنشگر می شوند و از دام شبه مسائل ، ایدئولوژی و خرافات نیز رها خواهند شد .

شواهد تحقیقات میدانی کشوری تایید می کنند؛ مابین سطح سواد و وضعیت طبقاتی خانواده ها و گرایشات واگرایانه به دول دیگر و پان ترکیسم ، رابطه ی معناداری وجود دارد. یعنی اکثر قریب به اتفاق به اصطلاح هویت طلبان ترک و پان ترکه‌ها از طبقات فرودست شهری یا روستایی هستند. با ایجاد رفاه و گسترش عدالت اجتماعی می توان بستر پیدایی جریانات واگرا واز جمله پان ترکیسم و پان کردیسم را رفع کرد.

با این اوصاف آیا بهتر نیست برخی اصحاب رسانه ، صاحبان تریبون و قلم در مناطق و در میان اقوام ایران ، به جای حمله ی بی جا و دن کیشوت وار به زبان ملی فارسی و تاریخ ایران و توهین به این هردو ، در پی گسترش عدالت اجتماعی و گسترش رفاه و آموزش عمومی ، همگانی و رایگان باشند؟!

همینست رسم و همینست راه

آزادی زبانی در ایران و نسخه پیچی بیگانه

در تاریخ ایران از گذشته دور تاکنون سه گونه زبان و جود داشته و اکنون هم به حیات خود ادامه می دهد. نخست زبان دینی که زبان دین مبین اسلام عربی است و قرآن مجید به آن بوده و نمازها نیز به آن ادا می شود، زبان همگانی فارسی که وسیله ارتباط اداری، سیاسی، و اقتصادی و فرهنگ مردم سراسر ایران بوده است، از سوی دیگر در هریک از نواحی مختلف ایران زبانی محلی رواج داشته و مردم به آن متکلم هستند. هرچند زبان عربی زبان دینی نزد علمای اسلام بوده است با این حال زبان فارسی و ترکی آذری در آذربایجان در پیوند مستحکم با دین مبین اسلام و مکتب تشیع بوده است.

تشکیل دولت ملی صفویه توسط شاه اسماعیل صفوی فرزند غیور ایران و مهمتر از آن رسمیت یافتن مذهب شیعه در قلمرو این دولت ملی ضمن اینکه نقطه‌ی عطف تاریخ جدید ایران است گویای نقش و جایگاه آذربایجان در شکل گیری ایران جدید با هویت متمایز از همسایگان خود بود. اردبیل خواستگاه خاندان شیخ صفی با جلوه‌های ایرانی و مسجد جامع تبریز محل اعلام رسمیت مذهب شیعه در ایران بود. آنچه در آذربایجان تحقق یافت خواست و اراده‌ای تاریخی بود که برای حفظ و حراست از هویت ایران ضروری می‌نمود. رسمیت تشیع در عصر صفوی حاصل نُه قرن تکاپوی ایرانیان برای یافتن هویتی اصیل در نزدیکی به خاندان پیامبر (ص) بود که از بدو ورود اسلام به ایران گرایش مردم بر سرچشمه‌های اصلی وحی و رسالت را می‌توان مشاهده کرد که درآذربایجان محقق شد این خطه در تاریخ و فرهنگ ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و هست. نقش آذربایجان در شکل گیری هویت شیعی ایران موضوع مهمی است که شایسته بحث و پژوهش بیشتری است.

به گواهی مستندات تاریخی مردم آذربایجان مردمان غیوری در ایمان وعقیده بوده اند و برای حفظ هویت شیعی خود از بذل جان و مال خود هم کوتاهی نکرده اند مردم غیرتمند تبریز علی رغم ترک زبان بودن عثمانی ها جانانه ترین دفاع را برای حفظ تشیع و مکتب سرخ امام حسین(ع) از خود بروز داده اند که برگهای زرین تاریخ تشیع در ایران به حساب می آیند. دلیل قتل عام و غارت مغول وار تبریز در زمان شاه عباس صفوی توسط ترکان عثمانی چیزی جز این هویت شیعی نبود.

مردم آذربایجان در طول تاریخ به خوبی اثبات کرده اند مردمی متدین و مذهبی بوده اند ایستادگی آنها در برابر فرقه استالین ساخته پیشه وری و قیام علیه کفر و الحاد آنان علی رغم ادعای آذری بودن آنان گواه دیگری از این هویت اسلامی است وهمچنین همگامی و همراهی در انقلاب اسلامی به رهبری شهید آیت الله قاضی طباطبایی و سپس شهید آیت الله اسد الله مدنی از همین ویژگی نشات گرفته است. حمایت و پشتیبانی قاطع علما و روحانیون و وعاظ تبریز و سایر شهرستان‌ها از مراجع و خواست‌های آنها سبب شد آذربایجان در حوادث بعدی هم حضور فعالی داشته باشد. از آن جمله در روز دوم فروردین سال ۱۳۴۲ که مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم مورد حمله‌ی نیروهای رژیم پهلوی قرار گرفت همزمان مدرسه‌ی طالبیه‌ی تبریز که مراسم سوگواری شهادت امام جعفرصادق برپا بود هم مورد حمله واقع شد و در نتیجه دو نفر نیز به شهادت رسیدند. در دوران دفاع مقدس نیز لشگر سرفراز عاشورا با راد مردانی همانند باکری ها، شفیع زاده ها، تجلابی ها، … در تاریخ پر حماسه دفاع مقدس چنان شکر آفرین حماسه ها آفریدند که هر برکش تاریخ سراسر افتخار برای طول تاریخ خواهد ماند. عاشورا یان آذربایجان پیش از عملیاتهای اسطوره ای خود با نوحه های سوزناک آذری چنان مست یارخود را در رکاب امام عصر خود آماده جهاد می دیدند.

ساکندار انقلاب شکوهمند و نظام جمهوری اسلامی پس از ارتحال امام خمینی (ره) به دست با کفایت فرزندی فقیه و مبارز از فرزندان غیور آذربایجان از خاندان عالم و مجاهد یعنی آیت الله سید علی خامنه ای عزیز سپرده شدکه خداوند وجودو رهبری امام گونه اش را خار چشم دشمنان اسلام و قرآن قرار داده است. جالب آن است که بدانیم شهید شیخ محمد خیابانی شوهر عمه رهبر عزیز انقلاب است و عقد نامه آن شهید در کتابخانه معظم له موجود است.

دشمنان ایران که از تلاشهای شبانه روزی خود برای شکست انقلاب مردم سرفراز ایران طرفی نبسته اند ابلهانه تصور می نماید به بهانه روز زبان مادری می توانند رخنه ای در اتحاد و انسجام بین مردم ایران ایجاد نمایند حال آنکه مردم مسلمان آذربایجان بعد از سی و پنج سال از پیروزی انقلاب اسلامی ماهیت گرداندگان جهود و صهیونیست و بهایی شدگان این سینه چاکان مدعی زبان مادری را شناخته است.

مردم مسلمان آذربایجان خوب می دانند زبان مادری مورد ادعای این وابستگان سرویس جاسوسی اسراییلی، زبان داشقا باشقای باکویی است. همان دستوری که ابراهیم اف کمیسر فرهنگ جعفر باقر اف به جعفر پیشه وری دیکته کرده بود بایستی سخنرانی ها، شعر، موسیقی، تئاتر، مطالب روزنامه ها در حکومت پوشالی عناصر خون آشام و ماموران امنیتی روس چون غلام یحیی به داشقا باشقا باکویی باشد.

مردم مسلمان آذربایجان به خوبی می دانند که در قلمرو حکومت جمهوری پوشالی آذربایجان حجاب اسلامی در مدارس ممنوع شده است. در حالی که لزگی ها، گرجی ها، تات ها و در این کشور زندگی می کنند از داشتن یک روزنامه و برنامه رادیویی چند دقیقه‌ای و حتی انتشار یک کتاب به زبان خود محروم هستند. تالشها بزرگترین اقلیت در جمهوری آذربایجان از داشتن حداقل حقوق انسانی و فرهنگی محروم هستند نه روزنامه ای، نه کتابی، نه برنامه رادیویی و نه برنامه تلویزیونی.

این در حالی است که در ایران طی چهار دهه گذشته بیش از چند صد هزار جلد کتاب به زبان آذری در استانهای آذری نشین و تهران منتشر گردیده است. علاوه بر این بیش از ۲۰ روزنامه و هفته نامه منتشر می شود که همگی دارای صفحات شعر و ادب آذری بوده و مطالب متنوعی را ارایه می دهند و علاوه بر آن هر روز برنامه های متعدد و متنوعی به زبان مردم آذربایجان از مراکز استانهای آذری نشین توسط صدا و سیما تولید و یخش می گردد. در جمهوری آذربایجان سالیانه چند جلد کتاب مذهبی مربوط به مردم مسلمان و شیعه چاپ می شود؟ آیا تالشها و تاتها و لزگی ها و گرجی ها هم در جمهوری آذربایجان از چنین امکاناتی برخوردارند ؟

آیا تالش‌های مظلوم جمهوری آذربایجان هم حق تکلم به زبان خود را دارند ؟

آیا لزگی های جمهوری آذربایجان از داشتن نشریات مختص به خود وزبان خود محروم نیستند ؟

محسن ابوالقاسمی، رئیس سابق گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و استاد بازنشسته این دانشگاه در سن ۸۲ سالگی درگذشت. مراسم تشییع پیکر دکتر ابوالقاسمی ساعت ۹ صبح یکشنبه ۲۱ بهمن ماه از مقابل دانشکده ادبیات و علوم انسانی به سمت بهشت زهرا بر گزار و پیکر او در قطعه نام‌آوران به خاک سپرده می‌شود. محسن ابوالقاسمی یکم دی‌ماه ۱۳۹۵ در مراسم شب بخارا با عنوان «شب محسن ابوالقاسمی» سرگذشت خود را این‌طور توصیف کرده بود: «۸۰ سال پیش در ملایر به دنیا آمدم. در همان‌جا به مدرسه رفتم و تصدیق شش ابتدایی گرفتم. همراه خانواده به تهران آمدم و در دبیرستان علامه درس خواندم تا پنجم متوسطه که دیپلم ناقص از آن دبیرستان گرفتم و در دبیرستان دارالفنون ششم ادبی گرفتم و وارد دانشکده ادبیات شدم. در سال ۱۳۳۷ لیسانس ادبیات فارسی گرفتم و در سال‌های ۱۳۳۷ تا «۱۳۴۰ درس‌های دوره دکتری را خواندم. در سال ۱۳۴۰ به لندن رفتم و در سال ۱۳۴۳ از آن‌جا درجه M.A. گرفتم و به ایران بازگشتم و برای گرفتن دکتری ثبت‌نام کردم در دانشگاه تهران. درجه M.A. در زبان‌های باستانی ایران گرفتم. در این‌جا در سال ۱۳۴۴ در گروه تازه‌تأسیس زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی به تدریس پرداختم تا سال ۱۳۸۱ که بازنشسته شدم. در سال ۱۳۶۹ به استخدام نیمه‌وقت دانشگاه آزاد درآمدم که تاکنون ادامه دارد.»

محسن ابوالقاسمی استاد بر جسته زبان‌های باستانی در گذشت



خودتایی گرفتم. همراه خانواده به تهران آمدم و در دبیرستان علامه درس خواندم تا پنجم متوسطه که دیپلم ناقص از آن دبیرستان گرفتم و

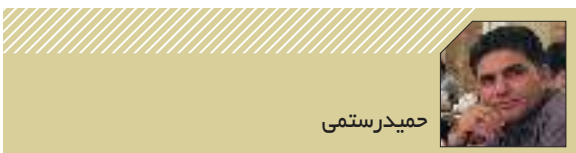
در دبیرستان دارالفنون ششم ادبی گرفتم و وارد دانشکده ادبیات شدم. در سال ۱۳۳۷ لیسانس ادبیات فارسی گرفتم و در سال‌های ۱۳۳۷ تا «۱۳۴۰ درس‌های دوره دکتری را خواندم. در سال ۱۳۴۰ به لندن رفتم و در سال ۱۳۴۳ از آن‌جا درجه M.A. گرفتم و به ایران بازگشتم و برای گرفتن دکتری ثبت‌نام کردم در دانشگاه تهران. درجه M.A. در زبان‌های باستانی ایران گرفتم. در این‌جا در سال ۱۳۴۴ در گروه تازه‌تأسیس زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی به تدریس پرداختم تا سال ۱۳۸۱ که بازنشسته شدم. در سال ۱۳۶۹ به استخدام نیمه‌وقت دانشگاه آزاد درآمدم که تاکنون ادامه دارد.»



به نام بزرگان و آزادگان

خیالت خواب از چشمانمان ربوده!

برای فرهاد ابراهیمی خالق ترانه «آبریلیق»



ترانه «آبریلیق» شهرت جهانی دارد. شاید خیلی‌ها این ماهنی (ترانه) را یکی از صدها ترانه فولکلوریک آذربایجان بدانند که سینه به سینه از نسلی به نسلی دیگر رسیده و هر کسی مختصر آشنایی با زبان ترکی داشته باشد خاطره بی از آن را با خود حمل می کند. اما واقعیت این است که این ترانه سروده فرهاد (رجب) ابراهیمی است که بیستم بهمن ماه سال نود و هفت چشم از جهان فرو بست تا ترانه جدایی و تنهایی را یک بار برای همیشه بسراید

رجب ابراهیمی ملقب به فرهاد متولد ۱۳۱۴ در روستایکورعباسلو در بیست کیلومتری اردبیل ، که در ده سالگی همراه خانواده به تهران مهاجرت کرده بود و در مصاحبه بی این مهاجرت را به جدا کردن بره یی شیرخواره از مادرش تشبیه می کند و از دل‌تنگی هایش برای کوهستان می گوید که رفته رفته او را به سمت مطالعه و نوشتن سوق می دهد. همه اینها در ادامه با یک ماجرای عاشقانه هم توأم می شود و او سرایش شعرهایی کوتاه را آغاز می کند. در شبانگاه دهم مهرماه ۱۳۳۵ رنج عشق او را به بی خوابی می کشاند. دل‌تنگ و غریب و بی کس ، شعری می گوید در چهاربند که مطلعش این چنین بود:

گنج‌لر فیکریندن یاتایلمیرم
بوفیکری یاشمیدان آتایلمیرم
آبریلیق آبریلیق آمان آبریلیق
هر بپر دردن اولار یامان آبریلیق

ده پانزده روز بعد ۵ بند هم به این شعر اضافه می کند. ولی همه اینها زمانی ست که او در تهران شاگرد یک کفاش است و روزانه شعرهایش را در دفترچه یی می نویسد و در خلوت خود های های گریه می کند بر عشقی که دچارش شده و وصالی که خارج از دسترس است. استاد کفاش یکبار هنگام شعر نوشتن میج اش را می گیرد و او را مجبور می کند که شعرها را برایش بخواند. با شنیدن اشعار، آستین‌ها را بالا می زند تا این شعرها را به دست اهلبش برساند. خواهر بزرگ بیوک آقای کفاش پیش « وار توش» خیاطی یاد می گرفت، او شعرها را به وار توش داد تا آنها را به دست « علی سلیمی» نوازنده چیره دست تار آذربایجان که آهنگسازی هم می کرد برساند. آن زمان رادیو ایران هر روز نیم ساعت موسیقی آذربایجان پخش می کرد: «یک روز بیوک آقا صاحب کارم من را به دفترش دعوت کرد. رادیو درحال پخش موسیقی بود که یک دفعه اسم من را گفت: « شعر از فرهاد،

آهنگ از علیسلیمی « در جا خشکم زد، رنگ سفید شد عین گچ.
گفتم : « بیوک آقا این چی میگه؟»
گفت: «هیچی شعرت ترانه شده!»
اول ترانه آبریلیق و چند روز بعد ترانه «آغلاما» و بعداز آن « اچیل سحر» پخش می شود کمی بعد استاد سلیمی که هنوز با «وار توش» ازدواج نکرده بود به دیدن فرهاد می روند و این نقطه آغاز دوستی و همکاری این دو هنرمند می شود که به جذب ابراهیمی به رادیو می انجامد.
ترانه ماندگار آبریلیق را اولین بار بانو «وار توش» اجرا می کند ولی هنوز آن اتفاق خاص که قرار بود بیفتد نیفتاده است. چند سال بعد «رشید بهموداف» خواننده نامدار آذربایجان برای اجرای برنامه به ایران می آید و این سکوی پرتابی می شود برای فرهاد.
رشیدبهموداف که در میانسالی به تیر غیب گرفتار آمد و به طرز کاملا مشکوکی از دنیا رفت صدای خاص و مخملین داشت. جالب اینکه «رشید» علاقه زیادی هم به اجرای تصنیف های فارسی داشت که یکی از آنها اجرای دلپذیر تصنیف ماندگار «بهار دلکش» است که با صدا و لہجه او حلاوت خاص خود را دارد.
استاد سلیمی در این سفر تعدادی شعر از شاعران ترک زبان ایران به «رشید» تقدیم می کند تا در صورت صلاحدید آنها را اجرا کند که سه تا از این شعرها متعلق به ابراهیمی بود و گل سر سبد آنها «آبریلیق».
رشید بعد از بازگشت به باکو به زیبایی هر چه تمامتر آبریلیق را خواند تا خیلی زود قلبها را تسخیر کرده و محبوبیت جهانی برای این « ماهنی» رقم زند. چند سال بعد از این ماجرا بانو فائقها تشین هم که اصالتی آذربایجانی دارد با اجرایی منحصر بفرد این ترانه را بازیزد خاص وعام کرد تا اینکه امروز بعد از گذشت ۶۲ سال از سرایش این «ماهنی» دست کم صد و پنجاه نفر از خواننده های ایران، آذربایجان، ترکیه و … اجراهای متعددی از آن داشته باشند. به گونه یی که در آذربایجان و ترکیه تقریبا هر خواننده یی دست کم یک اجرا از آن داشته است. ترانه یی که یادآور تلخی های پایان ناپذیر جدایی و هجران عاشقان بی مزار این دیار است.

حالا فرهاد ابراهیمی که ترانه هایش را در یک کتاب جمع کرده و اسم آبریلیق را بر آن گذاشته و روانه بازار کرده بود در تنهایی متداول پیرانگی به دنیای دیگر شافت و به دست غسالی رسید که روزی چند بار این ترانه را زیر لب زمزمه می کند بدون آنکه حتی حدس بزند کسی که زیر دستش خاموش و بی صدا سراپا گوش شده

سراینده همین جدایی ابدی ست و چه کسی ست که نداند این ابیات بی پدر و مادر چه لحظات عاشقانه بی برای ترک زبانان خلق کرده است؟ همین یک ترانه برای جاودانگی اش کفایت می کند.



به نام بزرگان و آزادگان

مهندس توکلی؛ زندگی برای ایران

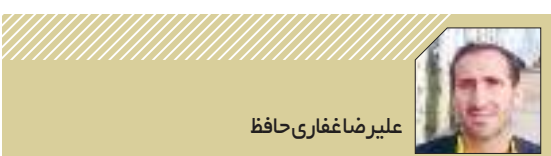
فروپاشی و ورشکستگی شد. بازگشت مهندس به ایران در دهه ۷۰ خون تازه‌ای به رگ‌های صنعت ایران بود. یک نمونه آن بازسازی کارخانه کبریت سازی بود که در مدت کمی به جایگاه پیشین خود برگشت و به کارخانه‌ای نمونه با تولیداتی با کیفیت تبدیل شد.

افزون بر آثار اقتصادی این کارخانه همچون بالا بردن اشتغال، یکی از اولین واکنش‌ها به جعل نام «خلیج فارس» را نشان داد و کبریت‌هایی با نام و نقشه «خلیج فارس» تولید کرد. این امر اجتماعی با تولید کبریت‌هایی با مضامین اجتماعی دیگر ادامه پیدا کرد. مهندس توکلی یکی از معدود تولیدکنندگان ملی ایران بود. او تولید و کارخانه را فرهنگ و منشی ایرانی درهم آمیخت. توکلی یک برند ملی صنعت ایران است که اگر برخی موانع در راه او ایجاد نمی‌شد می‌توانست صنعت ایران را جهانی کند. مینای این اصالت ایران‌گرایی بود. جای جای ایران خانه و عشق او بود. هر چند یک تیربزی اصیل بود و تا آخر عمر به تیربزی عشق می‌ورزید و در این شهر چشم از جهان فروبست. هزاران نکته درباره او می‌توان نوشت. دوستان و نزدیکان او می‌توانند صدها خاطره ارزشمند از مهندس توکلی بنیان گزار صنعت، از تقی توکلی ایران‌پرست و دانشور، از توکلی وارث مکتب اقتصادی تبریز بگویند اما برای من دو نکته از ایشان همیشه به یاد ماندنی است.

کارخانه توکلی در محله‌ای که در تبریز هم اکنون هم به نام «توکلی» نامیده می‌شود هزاران خانواده را با اشتغال مردان و پسران جوان از فقر مادی و فرهنگی رهایید و ارتقا داد. نقش اجتماعی کارخانه توکلی در دل شهر تبریز در محله‌ای نسبتاً فقیر خود نیاز به نوشتن کتابی مستقل دارد. بسیاریند کسانی که با اشتغال در این کارخانه بزرگ از فقر و فلاکت رها شدند و برای خود خانه و خانواده‌ای دست و پا کردند. همچنین مهندس توکلی تا آخر عمر کتاب‌خوان بود و همواره دغدغه ایران داشت و از مسایل ایران و راه حل‌ها سخن می‌گفت. مهندس توکلی امروز از جهان ما رفت اما نام او و اثر مادی و معنوی زندگی او هرگز از بین نخواهد رفت.

یادی از آن‌که آبی سرد بر آتش دود و دروغ ریخت

یادنامه‌ی سلیم نیساری



دهه‌ی هفتاد خورشیدی، در تاریخ فرهنگی معاصر کشور، نقطه‌ای مهم به‌شمار می‌آید. چند سال از پایان جنگ گذشته بود، نسل نوینی در کشور پدید آمده بود، فضای دانشگاهی کشور به‌طور کلی متحول شده بود؛ سیستم مدیریتی کشور با ورود نیروهای تازه‌نفسی که توانایی‌های خود را در زمان جنگ به ثبوت رسانده بودند، دچار دگرگونی‌های می‌شد، رهبر معظم انقلاب، به‌تازگی وظیفه‌ی سنگین هدایت کشور و انقلاب را عهده‌دار شده‌بودند و بلوک شرق با آن هیمنه‌ی تاریخی‌اش بر همه‌ی تحولات قرن بیستم سایه گسترده بود، در مدت کوتاهی فروپاشیده بود. در کنار این‌ها، تبلیغات تفرقه‌افکنانه از سوی برخی محافل که در پی تشکیک در بنیادهای تاریخ ایران بودند فضا را کاملاً به سود کسانی تغییر داده بود که یکی از ارتجاعی‌ترین افکار سیاسی، یعنی قومگرایی مجال رشد پیدا کرد.

قوم‌گرایی در پیش از انقلاب، در برخورد با اندیشه‌های ملی‌گرایانه، عموماً مجال طرح شدن و بخت استقبال نمی‌یافت. اما با اعطای برخی آزادی‌های سیاسی پس از انقلاب و عوامل پادشده، مخاطبانی در بین جوانان پیدا کرد. یکی از مهم‌ترین عوامل رشد این تبلیغات را باید در پیدایی چندین جمهوری با گویشوران ترک‌تبار در قلمرو پیشین اتحاد شوروی دانست. چهار جمهوری ترک زبان (جمهوری آذربایجان، قزاقستان، قرقیزستان و ترکمنستان) درست در لحظه‌ای پا به عرصه‌ی سلامت جهانی گذراندند که پان‌ترکیسم به‌عنوان نظریه‌ای ناکارآمد و هزینه‌بر، در کشور ترکیه مطرود می‌شد و صدای مبلغان آن، در میان فراخوان‌های جهانی شدن و پیوستن به اتحادیه‌ی اروپا، به خاموشی می‌گرایید.

تبلیغات پان‌ترکیستی و نژادپرستی قفقازی و آناتولیایی، پس از انطباق دادن خود با قوانین و فضای فرهنگی کشور، توانست خود را به‌عنوان پرچمدار مبارزه با ایران‌گرایی نشان دهد و حتی به خود رنگ و صبغه‌ی دینی نیز بزند. آن‌ها در شعارهای خود می‌کوشیدند اندیشه‌های میهن‌پرستانه‌ی ایرانی را در همان سرزمین خود ایران، توأمأ با اندیشه‌های ناسیونال سوسیالیسم آلمانی (نازی) و صهیونیستی و غرب‌گرایی و نژادپرستی پیوند دهند و در سکوت معنی‌دار برخی دولت‌مردان، هم‌دم بر آهنگ تبلیغات خود بیفزایند.

در دهه‌ی هفتاد، یکی از نشریات محلی زنجان، گزارشی منتشر کرد که در آن ادعا می‌شد سازمان یونسکو، زبان ترکی را به عنوان سومین زبان جهانی و زبان فارسی را به عنوان لهجه‌ی سی‌وسوم از زبان عربی معرفی کرده است در این مطلب آمده بود: «سازمان یونسکو طی آماری ترکی را سومین زبان با قاعده دنیا و زنده‌ای دنیا معرفی کرده و فارسی را لهجه‌ی سی و سوم عربی به حساب آورده است. سازمان یونسکو سال ۱۹۹۹ میلادی را سال «ده فورقود» نامگذاری کرده است. این افتخار بزرگ بر ترک‌زبانان مبارک باد!»

خبر فزاند هیچ‌گونه استناد و منبع علمی دقیق بود؛ اما به سرعت در بین قوم‌گرایان رشد کرد و دیگران نیز با استناد به همان نشریه، مطلب را بازنشر کردند. این مطلب، دست‌مایه‌ای برای تبلیغات قومگرایی نژادپرستانه شد که هدف از آن، خوارداشت فرهنگ و زبان ایرانی، در برابر زبان‌های ترکی بود. در برابر پرسش از منبع این گزارش، غالباً اشاره به همان نشریه‌ی محلی زنجان می‌رفت و مسئولین آن نشریه نیز از دادن هیچ‌گونه اطلاعات بیشتر در این زمینه ناتوان بودند.

فارغ از آن‌که رسالت یک سازمان فرهنگی جهانی هرگز به وی اجازه نمی‌دهد که خوراک تبلیغاتی نژادپرستانه را برای هر رنگ پوست، حکومت، دین یا قومیتی، فراهم کند و حتی در صورت چنین اقدام غیرفرهنگی و غیر منطقی زبان ترکی نمی‌توانست برتری خود را به ثبوت برساند؛ چه این‌که اولویت‌بندی زبان‌ها از لحاظ اهمیت، مبتنی بر پرآکندگی جغرافیایی آن، وجود لهجه یا گویش استاندارد مورد توافق، تعداد گویشوران، موقعیت سیاسی و مذهبی و مهم‌تر از همه‌ی آن‌ها، در سرمایه‌ی معنوی یا آثار مکتوب آن است. در غیر این‌صورت، زبانی مانند اسپرانتو به‌واسطه‌ی فائده‌مندی فوق‌العاده و نظام هندسی دستوری آن، به‌راحتی می‌تواند بر همه‌ی زبان‌های دیگر جهانی برتری جسته و آن‌ها را از صحنه بیرون راند.

نام «زبان ترکی»، عنوانی کلی است که در زمان اجرای سیاست ترکی‌سازی بقایای امپراتوری عثمانی برای گویش خاص شهر استانبول اتخاذ شده و به دیگر مناطقی که ارتش تازه‌تأسیس ترکیه بر آن تسلط داشت به‌کاربرده شد. در حالی‌که قبلاً عنوان زبان یا زبان‌های ترکی، برای معرفی مجموعه‌ای از زبان‌های سی‌گانه‌ای کاربرد داشت که تحت عنوان زبان‌های ترکی – رستاری شناخته می‌شدند. اتخاذ نام زبان ترکی برای زبان رسمی ترکیه جدید، همراہ با تصاحب نام «ترکیه» برای نظام حکومتی – سرزمینی جدید آناتولی و همین‌طور دیگر نهادهای حکومتی (همانند نیروهای مسلح ترک، راه‌های هوایی ترک و …) بود. کاربرد زبان ترکی برای زبان کشور ترکیه، همانند اطلاق عنوان «زبان ایرانی» برای زبان فارسی است که متضمن تخفیف همه‌ی زبان‌های دیگر ایرانی در گروه خود خواهد بود. بنابراین، در سخن از زبان ترکی و اولویت هر یک از این زبان‌ها برای به‌دست‌آوردن جایگاه دروغین سومین زبان جهان، هیچ‌گونه توافق نظری ممکن نخواهد بود؛ چه این‌که زبان‌های ترکی سبیری در مقایسه با ترکی آناتولی، از اصالت بیشتری برخوردارند.

مطلب غیرواقع و دروغ صریح نشریه‌ی محلی زنجان، مدت‌ها به‌عنوان دستاویز تبلیغاتی نژادپرستانه در ایران عمل می‌کرد و حتی در میان برخی محافل دانشجویی نیز جدی گرفته می‌شد. در سکوت مراجع رسمی فرهنگی و سیاسی کشور که متأسفانه هزاران میلیارد بودجه و سرمایه‌ی کشور را با عناوین مرتبط با زبان فارسی و فرهنگ و هنر ایران مصروف خودنمایی می‌کنند، این‌بار هم کسی از سرزمین آذربایجان کمر به پاسداری از زبان فارسی بست و آبی سرد بر آتش دود و دروغ ایران‌ستیزان ریخت



و دروغی را که به یکباره سربرآورده بود، فاش ساخت.

سلیم نیساری استاد آذربایجانی زبان و ادبیات فارسی و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی کسی بود که این دروغ رسوا را رسواتر کرد و خط بطلان بر این تبلیغات دروغین کشید. ۲۲ دی‌ماه، دکتر سلیم نیساری، حافظ‌پژوه نامدار پس از عمری پاسداری از زبان و فرهنگ ملی، رخ در نقاب خاک کشید و با این رویداد زبان فارسی یکی از بزرگ‌ترین مدافعان خود را از دست داد. وی، زاده ۲۱ آذر ۱۲۹۹ در تبریز بود. پس از توفیق در امتحان نهایی دانشسرای تبریز، با ترته اول برای ادامه تحصیل به تهران آمد و موفق به اخذ درجه لیسانس در سال ۱۳۲۱ در رشته ادبیات فارسی و علوم تربیتی شد. سپس به تحصیل در دوره دکتری ادبیات فارسی ادامه داد و در سال ۱۳۲۹ برای ادامه تحصیل به اروپا و سپس به آمریکا رفت. او موفق به دریافت درجه فوق‌لیسانس از دانشگاه لندن و نیز درجه دکتری در رشته علوم تربیتی و زبان‌شناسی از دانشگاه ایندیانا آمریکا شد.

سلیم نیساری در سال ۱۳۳۱ به استخدام وزارت فرهنگ (آموزش‌وپرورش) درآمد. در سال ۱۳۳۳ عهده‌دار معاونت دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز شد، در سال ۱۳۳۴ به عنوان دانشیار برگزیده انتخاب و در سال ۱۳۳۵ دانشیار دانش‌سرای عالی تهران شد. در سال ۱۳۳۶ به استخدام دبیرخانه مرکزی یونسکو در پاریس درآمد و به سمت رئیس اداره کمک‌های فنی یونسکو منصوب شد. در این سمت از طرف مدیر کل یونسکو برای سرکشی به نحوه پیشرفت برنامه کمک‌های علمی و فرهنگی یونسکو به کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه و کشورهای جنوب غربی آسیا سفر کرد. او در سال ۱۳۴۴ و پس از پایان مأموریت و بازگشت به ایران، به سمت مدیر کل روابط فرهنگی در وزارت آموزش‌وپرورش منصوب شد. در سال ۱۳۴۶ به مرتبه استادی رسید و به دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران انتقال یافت. نیساری در سال ۱۳۵۶ با مأموریت از طرف دانشگاه تهران و وزارت فرهنگ و هنر با سمت رایزن فرهنگی به کشور ترکیه رفت و در سال ۱۳۵۸ پس از پایان مأموریت به ایران بازگشت. در نهایت در سال ۱۳۵۹ پس از ۲۸ سال خدمت به تقاضای خود بازنشسته شد. دکتر سلیم نیساری در سال ۱۳۸۲ به عضویت پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی در آمد. او همچنین موفق به دریافت نشان درجه یک حافظ‌شناسی و همچنین موفق به دریافت نشان درجه یک حافظ‌شناسی شد و از سوی مرکز حافظ‌شناسی مورد تجلیل قرار گرفت.از وی چندین کتاب ارزنده درباره‌ی زبان فارسی، حافظ‌شناسی و تصحیح دیوان وی، تمبرشناسی و آموزش مکالمه‌ی انگلیسی به یادگار مانده است. او اولین کتاب‌ها را در زمینهٔ آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان تألیف کرد. نیساری با آن‌که شیفته‌ی زبان حافظ و سعدی بود، درباره‌ی آموزش و تدریس زبان‌های محلی نیز نظری ممتنع داشت و مبلغان قومگرایی نمی‌توانند برچسب‌های کلیشه‌ای را حداقل درباره‌ی وی به‌کار برند. نیساری درباره‌ی زبان‌های محلی و مواجهه‌ی آن‌ها با زبان فارسی می‌گوید: «من مخالف زبان‌های محلی نیستم. هر زبانی بدون اشکال است. بچه‌ها حق دارند به زبان مادری خود حرف بزنند و کتاب بخوانند. خودم هم زبان مادری‌ام آذری است. اما زبان فارسی در کشور ایران به دلیل سابقه‌ی هزار ساله، از نظر ملیت، رسمیت و تاریخچه و به دلیل داشتن چهره‌های شاخص مانند فردوسی، خیام، و بعدها سعدی و حافظ، زبان رسمی است. حیف است که مثلاً یک ایرانی در خوزستان و بلوچستان آن را نادیده بگیرد.»

سلیم نیساری به‌عنوان مدافع زبان فارسی، وظیفه‌ی خود می‌دید که در برابر هجمه‌ی دروغ‌آمیز و ناجوانمردانه قومگرایان بایستد. بنابراین، او در نامه‌ای به سازمان یونسکو، موضوع خیر درجه‌بندی زبان‌ها توسط آن سازمان را مطرح و از اشتراک خواست درباره‌ی درستی و نادرستی آن اعلام نظر کنند. پاسخ یونسکو، قاطع و روشن بود:

یونسکو – مورخ ۱۳ مارس ۲۰۰۲

در جواب نامه‌ی مورخ ۱۲ ژانویه ۲۰۰۲ که پرسیده بودید آیا یونسکو اعلامیه‌ای در مورد درجه‌بندی زبان‌های مهم جهان منتشر ساخته است، اشعار می‌دارد که یونسکو هرگز به صدور چنین اعلامیه‌ی غیرمنطقی مباردت نکرده است.

انبوهی از تبلیغات دروغ، جعلیات نژادپرستانه و مباحثه‌های غیرمنطقی، به یکباره فروریخت و بسیاری از جوانان آذری که گرفتار تبلیغات قومگرایان شده بودند، با این اقدام سنجیده‌ی نیساری، متوجه بی‌پایگی مبلغان دروغین زبان‌های محلی شدند. کاری را که نیساری کرد، از لحاظ اهمیت، می‌توان با بسیاری از آثار او درباره‌ی حافظ‌شناسی و زبان فارسی برابری داد. به‌یقین کار سترگ، خردمندانه و فردوسی‌وار وی، در تاریخ فرهنگی ایران به یاد خواهد ماند.

روانش شاد و همنشین نیکان باد

از جیحون تا فرات (ایرانشهر و دنیای ساسانی)
تالیف تورج دریایی و خداداد رضاخانی و با ترجمه مریم بیچوند توسط نشر مروارید منتشر شده است.
تورج دریایی و خداداد رضاخانی، دو پژوهشگر صاحب نظر مطالعات ساسانی، در این کتاب به بررسی تاریخ نگاری ساسانیان و مختصری از مسائل مختلف به ویژه اندیشه سیاسی آن ها پرداخته اند.
در مقدمه کتاب می‌خوانیم:
«از نظر فرهنگی می توان گفت ساسانیان از بسیاری از جهات پایه های خاورمیانه‌ای قرون وسطی و به تبع آن مدرن را بنا کردند، بسیاری از آداب و مقررات که به « تمدن اسلامی» ربط داده می شوند، ریشه در دوران ساسانی دارند.»
این کتاب، تاریخ روایی ساسانیان نیست، بلکه درآمدی است بر تاریخ نگاری ساسانی است.



پروفسور ایلبر اور تایلی، استاد تاریخ دانشگاه آنکارا؛

ایران برای ترکیه در حکم یونان قدیم برای جهان است

تماس با فرهنگ هائی مانند ایران زبان ما را غنی تر می کند

نویسنده: ایلبر اور تایللی
ترجمه: عباس جوادی

آنچه می‌خوانید فصل کوچکی از کتاب جدید پروفسور ایلبر اور تایللی، معروف ترین استاد تاریخ در ترکیه، استاد سابق دانشگاه های آنکارا، وین، برلین، پرنستون، پاریس، کمبریج و آکسفورد با عنوان « تاریخ ترکان» است. این کتاب در سال ۲۰۱۵ در استانبول به چاپ رسیده است. ساختار این کتاب بصورت سوال هایی چیده شده است که استاد اور تایللی به آنها جواب می‌دهد. این ترجمه فقط بخشی از فصل مربوط به ایران باستان (تا اسلام) و رابطه آن با نخستین دولت های ترک را ترجمه و در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد. با تشکر از «انتشارات تیشاش» در استانبول که به این ترجمه اجازه داد.

غزنویان و قراخانیان اولین دولت های مسلمان ترک بودند. می‌دانیم که قبل از غزنویان هم در خراسان و ماورالنهر (فرازود) دولت ساسانیان نفوذ و قدرت بسیاری داشت. در باره روابط ایران با ترک ها و اسلام چه می توان گفت؟

ایلبر اور تایللی – برای درک پدیده ترکی و ترک ها در این دوره، درک تمدن ایران و ساسانیان نقشی اساسی دارد. ایران همسایه ترکیه امروز و عثمانی دپروز است. ایران، در عین حال دنیائی است که دولت سلجوقی آناتولی از نگاه دولتی و اداری تابع و «واسل» آن بوده است چونکه در ایران هم «سلجوقیان بزرگ» حکمرانی می‌کردند. ایران حتی قبل از اسلام هم با ترک تباران و زبان آنها تماس مستقیمی داشت.از این جهت درک دوره ساسانی اهمیت دارد. آنچه که می‌بینیم این است که تمدن ترکی در کنار تمدن ساسانی شاخ و برگ یافته است. تمدن ایرانی از نظر تمدن ترکی چیزی نیست که با دو سه جمله گفت و از آن گذشت. همان اهمیتی که یونان باستان برای تمدن کنونی غرب دارد، ایران هم برای ما همان نقش را بازی می‌کند. زبان فارسی به زبان ترکی ما، از واژگان گرفته تا مکالمه روزمره مان تاثیر گذاشته‌است.حتی بعضی کلمات مانند «آبشومان» (بمعنی مشاور، -م) که بظاهر ترکی اصیل می‌نمایند، از افعال فارسی (در این مورد «دانستن») می‌آیند.

تمدن ایرانی در زمینه جغرافیایی هم تاریخ گسترده ای دارد. در مراحل تاریخی قبل از ما یعنی ترک ها، آناتولی غربی یعنی «یونیا» در فارسی نام «یونان» داشت.به اینجا «استان یونان» گفته می‌شد (به ترکی: «یونانستان»-م). ایران در آناتولی غربی دارای ساتراپ ها (ستان ها) و ولایت های خود بود. مثلا شهر و ولایت امروزی «هولاغا» («کاریا» و یا «قاریا») قدیم یک ساتراپ ایران بود. قرن های ششم و هفتم قبل از میلاد دوره ای است که در یونان، بین النهرین (مبیاوردان)، سوریه و مصر تاثیر ایران به چشم می‌خورد.

ایران تمدنی باستانی است که نوشتارش به ثبت رسیده است. ایرانیان خود را به تاریخ شناسانده‌اند. مثلا درگونی در جغرافیای بشری در تاریخ ایران بطور حیرت انگیزی کم است. برای مقایسه می‌بینیم که زبان قبطی مصر باستان محدود به گروه کوچکی از مردم و تنها در کلیسا های آن منطقه رایج بوده و یا از هند باستان هم از نظر زبان فقط چیز کمی باقی مانده است. اما ایران اینطور نیست. امروزه روشنفکر ایرانی، زبان ساسانیان یعنی پهلوی را می‌داند. اساطیر و داستان های آن دوران هنوز زنده اند. افسانه های ایلباد و اودیسه یونان باستان این قدر امکان بقا در میان مردم مدرن نداشته‌اند. در ایران حتی کسانی که خواندن و نوشتن نمی‌دانند هم داستانهای «شاهنامه» را بزبان می‌آوردند.

شاعر نامدار ایران، فردوسی، تالیف «شاهنامه» را که با آن اثر تمدن ماقبل اسلامی ایران را احیا کرد، در اواخر قرن دهم میلادی برای هدیه به حکمران خود محمود غزنوی به پایان رسانید. ابتدا ماورالنهر و سپس خراسان و ایران در قرن یازدهم موطن دانشمندان همچون ابن سینا و بیرونی شد. علاوه بر این، در این عصر نیم قاره هند هم وارد دایره توجه این تمدن شد. بیرونی یک متخصص برجسته هندوستان است. همچنین تالیف «دیوان لغت الترک» را محمود کاشغری هم در همین دوره انجام داده است.

از جیحون تا فرات



تندیس تمام قد زنده یاد «ازبرعلی حاجوی» به سفارش اداره کل راه آهن آذربایجان توسط استاد «یعقوب سربای اقدم» جهت نصب در ایستگاه میانه مورد اجرا قرار گرفته است که از جنس فایبرگلاس بوده و به رنگ برنز پتینه کاری شده در مدت زمان ۲ ماه به اتمام رسیده است.
زنده یاد «ازبرعلی حاجوی» یا به عبارت صحیح تر، ازبرعلی حاجوی فردی بود که داستان تلاش او برای جلوگیری از برخورد قطار با سنگ‌های فرورفته از کوه های دره رودخانه قرانقو مابین ایستگاه‌های قرانقو و شیخ صفی در سال ۱۳۴۰، مدت‌ها با عنوان «دهقان فداکار» در کتاب فارسی سوم دبستان چاپ می‌شد.
حواجوی در ۱۱ آذر ۹۶ و در سن ۸۶ سالگی در بیمارستان امام رضا (ع) تبریز درگذشت.

«آنکارا» نامیده ایم. ولایت «آبدین» ما هم متناسب با سرحدات ایالتی روم معین شده است. وقتی دنیا بخاطر تغییرات ناشی از تجارت و نقلیات دریائی عوض شد، مرکز آن ولایت هم به از میر کنونی منتقل گردید. منطقه «منطشه» هم همان «کاریا» و یا قاریای قدیم است. **هخامنشیان و یونانیان در حال جنگ با همدیگرند، نه؟**

بله، پارس ها که میگوئیم هم عصر یونانی ها هستند. همین ها بودند که قبل از پریکلس به آتن حمله کرده و این شهر را ویران نمودند و به آتش کشیدند. البته همه جا را ویران نمی‌کنند. از جمله می‌دانیم که در آناتولی ایونی ها و قاریایی ها با مدبران پارسی و ساتراپ ها رابطه خوبی دارند، چرا که این تمدن به کار دیگران دخالت نمی‌کند. خود همین یک نشانه امیزش و انسجام یافتن یک امپراتوری است. در هند و مصر و آشور هم همینطور شده است. امپراتوری کلد (بخشی از بابل، -م) یهودیان را به بابل تبعید کرد اما هخامنشیان آنها را به موطن خودشان برگردانیدند. دوره «اسارت نخست» یهودیان هم باین صورت پایان یافت. یعنی نوعی تسامح نسبت به ادیان و نوعی زمینه مصالحه موجود بود.

آیا در این دوره میتوان از یک هنر یونانی – پارسی سخن گفت؟

البته. اسکندر در شیراز تخت جمشید را که بخشی از پایتخت ایران بود به آتش کشید. اگر در مقام مقایسه بگوئیم، آنجا مقیاس بزرگتری از «اتاق عرض» قصر توقیایی عثمانی بود. همین جا بود که از سفیران و دولتمردان پذیرائی میکردند. در عین حال عدالت هم در این اتاق تجلی میکرد و به شکایات رسیدگی میشد. میدانیم که نوروز یکی از مراسم مهم ایرانی است. در جریان این مراسم شاهنشاه یک روز تمام بر تختش می‌نستست و نمایندگان اقوام گوناگون هدایای خود را تقدیم او میکردند. از قاریایی ها و ایونیایی ها تا قبادیادکیایی‌ها.. شاهنشاه هم بعنوان بالاترین مرجع تصمیم گیری، عدالت را جاری میکرد. اینها تجسم رسمی شدن و نمادین شدن یک امپراتوری است، یعنی اینجا چیزی مانند صحنه تئاتر پیش چشمان شمامست، بطور خلاصه، تخت جمشید یک صحنه است، صحنه ای که حیات یونان و ملت را منعکس میکند

پارس ها یک دوره هم با رومیان در افتاده اند...

این در دوره بعدی است... پارس ها در آن دوره ها جنگجویان بزرگی دارند. حکمرانان بزرگ هم دارند. سه نفر از این فرماندهان که با روم درآفتاده‌اند منسوب به خاندان میتریداد ها هستند. بالاخره در قرن سوم میلادی سلسله ساسانیان تأسیس یافته است. اولین حکمران آنها اردشیر بابک است. کسی که بعد از او بر سر کار می‌آید خسرو نوشیروان دادکار (دادگر) است که معاصر امپراتور روم ژوستینیانوس است. دادکار و یا دادگر که لقب نوشیروان است یعنی «عادل». فردوسی در قرن دهم «شاهنامه» خود را می‌نویسد. از همه اشعاراو معلوم است که موضوعاتش راز فرهنگ باستان ایران گرفته است. و با این همه تمدن ایران فراسی را زنده می‌کند. این را هم به روشنی بیاب می‌کنند:

بسی رنج بردم در این سالِ سی

عجم زنده کردم بدین پارسی
در «شاهنامه» حکمرانی افسانه ای بنام فریدون هست، شخصیتی مانند انوشیروان... این سنت دولتی و مفهوم عدالت در فرهنگ ایرانی هزار سال پایدار بوده. دین ها تغییر می‌یابند اما زبان و ذهنیت آنقدر عوض نمی‌شود. مثلا از دمکراسی باستان یونان چه چیزی باقی مانده؟ یا از فرانعه برای مصر چه چیزی مانده است؟ هیچ کس از این لاف های نستجیده نگوید که گویا از آنوقت به ما آنچه که به ارث مانده فقط «استبداد و دیکتاتوری» است. این حکمران موسوم به فریدون که در «شاهنامه» می‌بینیم یک نماد، یک سمبل است. فردوسی می‌گوید «این شخصی یعنی فریدون خودش را وقف عدالت کرده بود. فریدون از نور آفریده نشده بود اما عادل بود. بنا بر این تو هم عادل باش تا مثل فریدون شوی...» همین را سعدی شیرازی هم در «گلستان» می‌گوید:

آوردن‌اند که نوشیروان عادل را در شکار گلهی صید کباب کردند و نمک نبود غلامی به روستا رفت تا نمک آرد
نوشیروان گفت نمک به قیمت بستان تا رسمی نشود و ده خراب نگردد
گفتند از این قدر چه خلل آید
گفت بنیاد ظلم در جهان اول آن‌دکی بوده است
هر که آمد برو مزیدی کرده تا بدین غایت رسیده
اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی
بر آوردن غلامان او درخت از بیخ
بکه در پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد
زند لشکریانش هزار مرغ بر سیخ
عادل نوشیروان عاقل بخوبی نشان می‌دهد که یغما و غارت چطور از بالا شروع می‌شود و به پایین سرایت می‌کند. تصور کنید که این طرز تفکر و درک عدالت تا قرن سیزدهم یعنی دوره سعدی هم ادامه یافته است.

نصب تندیس دهقان فداکار

در راه آهن میانه

ادامه از همین صفحه

خوب، با ساسانیان مثل اینکه رسیدیم به قرون وسطی و یا سده های میانه؟

قرون وسطی نه، بگوئیم عصر آنتیک و یا باستان متاخر. اواخر عهد باستان. تقسیم بندی هائی مانند قرون وسطی و دوره معاصر از نظر تاریخ ترکان معنی چندانی نمی‌دهد. این مفاهیم در زبانشناسی باستان، باستانشناسی و تاریخ نویسی غرب در قرن نوزدهم رواج یافت. منظور از دوره پایانی عهد باستان، پیدایش مسیحیت است.

بسیار خوب، در باره این دوره ها چه می توان گفت؟

بهتر است اصلا هیچ چیز نگوئیم. قرن هفتم مصادف است با ظهور اسلام. اگر این را بعنوان یک انقلاب ارزیابی کنیم، پس دوره پایانی عهد باستان را چطور باید نامگذاری کنیم؟ حالا مگر صرفا بخاطر اینکه موسسه های امپراتوری روم دچار مشکلات می‌شوند می‌توان دوره قبلی را پاک کنیم و بگوئیم یک دوره جدیدی شروع شده است؟ در نهایت زندگی ادامه می‌یابد. پارت ها به ایران کنونی و سرزمین های دور و بر آن حکمرانی می‌کنند و روم در زمان سزار با این همسایه خود جنگ می‌کند. سزار بریتانیای ها را مغلوب می‌کند، بعد به این طرف رو می‌آورد و میتریداد را مغلوب می‌کند و آناتولی را لاتینی می‌نماید. اما پارت ها البته کار خودشان را می‌کنند. مثلا در زمان امپراتور بعدی روم یعنی کراسوس، پارت ها این حاکم روم را از بین می‌برند و عده زیادی از سربازان روم را هم اسیر می‌کنند. ساسانی ها که می‌آیند، آنها هم والرپوس را مغلوب می‌کنند و باز یک عده از سربازانشان را به اسارت می‌گیرند. طبیعی است که اینهمه اسیر را نمی‌کشند.

در مرکز امپراتوری ساسانی یعنی جندی شاپور یک مکتب فوق العاده برجسته پزشکی هست. اینجا مکتبی است که آثار یونان باستان را ترجمه می‌کنند و راه و روش های علمی آنها را بکار می‌بندند. طب اسکندریه را هم بکار می‌گیرند. چرا می‌گوئیم طب اسکندریه؟ چونکه هروفیلوس کالکدونی به اسکندریه می‌رود تا روی اموات یعنی جسد انسان های مرده کالبد شکافی و آزمایش کند. علت آن هم این است که مصری ها مومیائی درست می‌کنند و در این کار تبحر دارند. علم آناتومی و تشریح اینطور پیشرفت می‌کند. در سوی دیگر طب یهودی هست که جنبه دینی دارد و کسی نمی‌خواهد به آن توجه کند. این قبیل چیزها به دین اسلام هم وارد شده است (دین یهود به تمام امور روزمره انسانی مداخله می‌کند، از قبیل اینکه چطور باید غذا بخوری، چطور بنوشی، زن و شوهر چطور همخوابه بشوند و غیره. این دین قواعدی باور نگرذنی دارد). از هندویان هم اطلاعات علمی می‌آید. یعنی از چهار گوشه معلومات می‌آید، بعد هم طب اسلام به اینها علاوه می‌شود و در اینجا پیشرفت می‌کند. در زمان حضرت محمداسکندریه جانی بود که مردم برای تحصیل طب به آنجا می‌رفتند. دنیای دور و بر ما گاه به سرعت و گاه تلو تلو خوران جلو می‌رود. حالا ما چطور به یک قسمت این روند سده های آغازین و به قسمت دیگرش “قرون وسطی” بگوئیم؟ در اوایل قرون وسطی و یا سده های میانه در خاورمیانه و حوزه دریای مدیترانه دو دولت بزرگ پادشاهی وجود دارد: بیزانس و ایران ساسانی. از این دو دولت نخستین اثن میراث روم و دومی میراث هخامنشیان است. این ها دو نظام حیات سیاسی هستند که از نظر اداری و اجتماعی برای دوره هائی طولانی در تاریخ واحد های سیاسی بعدی را بطور عمیقی تحت تاثیر خود قرار داده‌اند. در ادامه این صحبت خواهیم دید که در سازماندهی این دو امپراتوری، وظیفه کنترل اداری حتی در زمینه هائی مانند خدمات عمرانی و نقلیاتی نه در سطح کلان و مرکزی، بلکه از طریق واحد های کوچک محلی انجام می‌شود.

بله، در این دوره دو پادشاهی بزرگ روم و ایران وجود دارد اما بین این دو پیوسته شاهد جنگ هم هستیم...

خسرو نوشیروان بیزانس را مغلوب کرده «جاده ابریشم» را به روی بیزانس می‌بندد. ایرانی ها تمام این راه را تا اندونزی کنترل می‌کنند. وقتی ابریشم به بیزانس نمی‌رسد، آشوب بپا می‌شود. در این شرایط بیزانس از ترک ها، از بومین خان یعنی خاقان گوک تورک (در آسیای میانه، -م) درخواست کمک می‌کند. قبلا هم چند جا گفته ام: زامراخوس کلکیبائی که بعنوان ایلچی بیزانس پیش گوک تورک ها می‌رود سیاحتنامه بسیار جالبی دارد. از طرف ترک ها هم مانیاخ سُعدی به بیزانس می‌رود. بالاخره راه ابریشم به روی بیزانس گشوده می‌شود. جالب تر اینکه بعدا در زمان هراکلیوس، ایران مناطق فلسطین، سوریه و آنطاکیه بیزانس را تصرف می‌کند تا جائیکه حتی در بیت المقدس صلیبی را که ایران مقدس یافته بود هم به یغما می‌برند. بعد ها که هراکلیوس ایرانیان را مغلوب می‌کند، این صلیب را هم یافته آن را به استانبول می‌آورد. همه اینها حوادثی هستند که مدت کوتاهی قبل از اسلام و باوقفت فتوحات اسلامی اتفاق افتاده‌اند. یعنی در پیش چشمان ما خاورمیانه ای وجود دارد که زیر و رو شده است. ایرانیان و رومیان در حال کشتن همدیگرند. اوضاع طوری است که گویا همه منتظرند بعد از سال ۶۳۲ لشکرکبان خلیفه حضرت عمر بیاید و این منطقه را دوباره متحد کند. کسانی که این را عملی می‌کنند دو فرمانده چیره دست خلیفه عمر یعنی عمرو ابن العاص و خالد بن ولید هستند. خالد، فاتح عراق امروزی یعنی ایران ساسانی است و در عین حال همان کسی است که قبلا در نیم جزیره عربستان پیغمبران دروغین را برطرف کرده یکپارچگی این منطقه را تأمین نموده بود. نتیجه این می‌شود که در سال ۶۲۲ اولین دولت اسلامی در یرث (مدینه) تأسیس می‌شود. «مدینه» یعنی «شهر» – این کلمه از آرامی و عبری وارد عربی شده است. این یک واژه مشترک در فرهنگ سامی و یکی از واژگان وحی است. در آرامی و عبری «مدینه» معنی «جایگاه عدالت» را می‌دهد. امروزه هم لقب اسرائیل «هدینات» است.

بعد درسال چهاردهم تأسیس این دولت اسلامی شاهد گسترش آن به یک جغرافیای پهناور می‌شویم. خلیفه عمر انسانی نابغه است. مصر، بین النهرین، سوریه و فلسطین در زمان اوست که فتح می‌شود. جمعیت بزرگی که در این جغرافیای پهناور زندگی می‌کنند زبان هائی را که تکلم می‌نمایند در ذهن خود تجسم کنید. موضوع بر سر میراث بیزانس و ساسانی هست – از طب و اداره اراضی گرفته تا اداره مالی و اقلیت‌ها.. و در این جغرافیا ادیان دیگری هم هستند.

گفته می‌شود آریاتی ها از شمال به هند آمده‌اند. هیتلر هم مدعی بود که آلمانی ها آریاتی هستند.

هیتلر آریاتی بودن را بخصوص به بدبخت ترین تبار آنها ربط داد! این مثل آن است که به مسافرخانه های مفلوک میدان آتش نشانی آنکارا و یا محله «سیر که جی» استانبول نام «پالاس» (قصر، -م) می‌دهند. آریاتی گری اروپای شمالی هم همان طور است. ایران، هندوستان و افغانستان در تاریخ، پیش کسوتان اقوام آریاتی بوده‌اند. هیتلر هم ادعای آریاتی بودن می‌کند چونکه از نظر زبان بین اینها رابطه وجود دارد. بعضی بچه ها که در خانواده به آنها توجهی نمی‌شود رفتاری می‌کنند که گویا اصیل ترین عضو خانواده‌اند. کار هیتلر هم از این قماش است. در واقع، فرهنگ آریاتی بطور طبیعی در هندوستان، ایران و افغانستان نقش حاکم دارد چونکه در این سرزمین ها دین، اسامی خدایان و فرهنگ اسکان و جنگ یک روند مشابه داشته است. تمدن های دیگر در حاشیه هستند. مسافر خانه هائی که بخودشان اسم «پالاس» می‌دهند هم هتل هستند اما بی شک هتل های پنج ستاره نیستند.

رئیس‌جمهور: دو سوم خاک کشور را از ایران جدا کردند



دکتر حسن روحانی، رئیس جمهوری در مراسم ۲۲ بهمن در میدان آزادی تهران اظهار داشت: مردم ما به خوبی این را می‌دانند که در ۲۰۵ سال قبل بخشی از مناطق شمال کشور و قفقاز در دوران پادشاهان خائن قاجار از ایران جدا شدند؛ همچنین ۱۹۱ سال پیش بخش دیگری از شمال ایران را از سرزمین مادری جدا کردند؛ ۱۷۲ سال قبل بخش بزرگی از شمال غرب ایران از کشور جدا شد و ۱۶۳ سال پیش بخش مهمی از شرق و ۱۲۸ سال قبل بخشی از شمال شرق از کشور جدا گردید و در ۱۰۰ سال پیش بخش بزرگی نیز از جنوب ایران که امروز به عنوان چند کشور در جنوب خلیج فارس هستند، از ایران جدا شدند. وی افزود: حتی ۴۷ سال پیش و هفت سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در زمان رژیم خانن پهلوی بخش مهمی از جنوب ایران که همواره در جغرافیا به عنوان استان چهاردهم کشور می‌شناختیم به دست خیانت بار پهلوی از ایران جدا شد. در چند دهه دوران شاهنشاهی سست عنصر قاجار و پهلوی دو سوم کشور را از ایران جدا کردند و این به این معنی است که رژیم‌های قبل علاوه بر این که به دین، فرهنگ، رفاه و زندگی مردم خیانت کردند، به تمامیت ارضی کشور نیز خیانت کردند.

زبان‌های محلی و تلاش بیگانه‌گرایان؛

زبان مادری مردم آذربایجان استانبولی نیست

در مقابل وقتی در محتوا و ماهیت تبلیغات این گروهها دقت می شود به خوبی روشن میگردد که این عده از حداقل علاقه به زبان و فرهنگ بومی مردم آذربایجان هم بر خوردار نیستند وعمده فعالیت ایشان نه در جهت تبلیغ و ترویج زبان مادری مردم آذربایجان بلکه در تخریب زبان مادری مردم و تبلیغ زبان و الفبای دیگران قرار دارد.

نخستین و اصلی ترین موضوع در آموزش و تعلیم و تربیت زبانهای مادری الفبای آن زبان است، که در آذربایجان از یازده قرن قبل الفبای اسلامی است، با این حال می بینیم این گروهها رسانه های خود از الفبای بیگانه استفاده می کنند که برای مردم آذربایجان قابل استفاده نیست، وجالب آن است که اصرار به استفاده از آن هم دارند. این تمام ماجرا نیست شیوه گفتاری ترکی استانبولی در سخن این عده مورد استفاده است. به همین علت اغلب سخنان این عده برای آذربایجان قابل فهم نیست.

حال سوال اینجاست که زبان مادری مردم تبریز و اردبیل و زنجان آیا ترکی استانبولی است؟

به خوبی می توان مدعیان زبان مادری را به دو قسمت علاقمندان واقعی به زبانهای مادری در ایران و مدعیان دروغین زبان مادری تقسیم کرد. دسته اول بدون آنکه به دنبال هیاهو و آشوب باشند با امکانات مقدور و فضای قانونی موجود به حفظ وحراست از فرهنگ بومی که زبان مادری بخشی از این فرهنگ



گرسنگی ترک جان میگفتند و قیمت گندم بهاء جوان بود این مهمانان عزیز دست قدرت خودشان را به تمام انبارهای غلهٔ دهات آذربایجان گشاده بدون حق و حساب می بردند. بالاخره حکومت وقت و امانه مالیه به اشعار خیابانی مرحوم و میرزین فرقه پس از مذاکرات طولانی حاضر شدند که یک مقدار هنگفتی غله به قشون عثمانی مجنأ بدهند تا خودشان مداخله نکنند. با وجود این قرارداد باز اعتناء نکرده هم حوالهٔ مالیه را گرفته و هم خودشان هرجا انباری سراغ کردند.خلاصه پس از ورود عثمانیها به تبریز جمعیتی به نام اتحاد اسلام تشکیل داده و یوسف ضیاء بیگ را که اصلاً قفقازی و از معلمین بادکوبه بود صدر جمعیت مذکور مذکور معین و کم کم بنای مداخله در امورات کشوری و لشگری ایران گذاشته و زمزمهٔ ترک‌فارس‌ایران، توان کرده می خواستند آذربایجان را که جزء لاینفک ایران و اکلیل تاج با عظمت کیان است به قفقاز ملحق و جزو ممالک شاهانهٔ عثمانی بکنند!! تنها قوه ای که در مقابل این مالبخوبیای چندین صد ساله خود دیدند که بنای مخالفت با این فکر سخیف گذاشته فرقه مقدس دموکرات را که با وطن پرستی و ایرائیت مباحی و مفتحخ و در مواقع سخت امتحان ایرائیت خود را داده اند مشاهده کرده و دیدند که با وجود فرقهٔ دموکرات نمی توانند این لقمهٔ چرب از حلقوم به پائین ببرند و هرگونه عملیات استقلال شکنانهٔ آنها را فرقهٔ دموکرات خثنی می کنند. در این صدد شد که ضربهٔ سخت و مهلکی به فرقهٔ دموکرات زده و تار و پودش را از هم بگسلانند. خائنین داخلی و بی شرفترین مردم که از جملهٔ آنها بود مکرم الملک پسر حاجی عدل الملک که حالا لقب قائم مقامی دارد، مؤید خیالات آنها شده و در این باب سندی که به عثمانیها نوشته فعلا اصل و فوتوگراف همان سند در دست است. در هشتم ذی القعدة۱۳۳۶خیابانی مرحوم و آقا میرزا اسمعیل نوبری و نگارنده را عثمانیها دستگیر و به ارومی برده دو ماه تمام حبس کردند (نمی خواهم جزئیات آن حبس و مطالبی که برادران اسلامی به حبسی‌ها وارد نمودند بیان نمایم) پس از دو ماه که عثمانیها مجبور شدند ارومی را تخلیه و قشون خود را به موصل سوق دهند. حبسی ها را تحت الحفظ به شرفخانه و صوفیان به عزم تبریز فرستادند. بعد از سه روز با اجازه و امر ثانوی شوقی پاشا مستخلص و مراجمت به تبریز کردند. فراموش نمی کنم چه شهامت و مناتت فقید شهید خیابانی مرحوم را که روز اول دستگیری تصمیمی کرد ابداً ولو یک حرف هم باشد به صاحب منصبان عثمانی نگفته و اعتنا ننماید و حتی با رفاقا قرار داده بود که در موقع استنطاق ابداً به سوالاتشان جواب ندهاد و تنها بگویند شما حق ندارید ما را استنطاق کنید و در این رأی راسخ بوده اعنتانی به تهدیدات عثمانی نکرده ابدا جوابی به آنها ندادند. در موقع صحبت و مذاکره آقای نوبری ناظم ما بود. (شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، برنل، ایرانشهر، ۱۳۰۴ صص ۲۱-۲۸)

طی سالهای اخیر با راه اندازی شبکه های استانی برنامه های متنوع(رادپویی و تلویزیونی) با زبان های محلی تهیه و پخش می نمایند. از سوی دیگر در عرصه کتاب هم شاهد رشد و شکوفایی بالنده ای هستیم، به عنوان مثال طی سالهای بعد از انقلاب بیش از سی هزار جلد کتاب که اکثر آنها به ترکی آذری بوده در مورد تاریخ‌فرهنگ و ادب آذربایجان منتشر کرده‌اند است. این در حالی است که مقدمات تدریس زبان های محلی در دانشگاهها فراهم شده و در قالب درس اختیاری ارائه می گردد.

تا وقتی این اقدامات توسط نظام اعمال نشده بود تبلیغات آنها با محور تدریس زبان مادری طرح می شد وقتی با تدریس ترکی در دانشگاهها خلع سلاح شدند با زیرکی شعار خود را از تدریس زبان مادری به تدریس به زبان مادری تغییر داده ماهیت واقعی خود را نشان دادند که زبان مادری یا تدریس زبان مادری چیزی جز خدعه و حيله نیست.

در چنین وضعیتی به نظر می رسد بنگاههای وابسته زبان مادری را بهانه ای برای دستپائی به مقاصد دیگر خود نموده اند تا با فریب و سوءاستفاده از آن منافع خود را تأمین کنند.وتاریخ ایران نشان نمی دهد رویاه پیر ومکار قدمی در به نفع ملت ایران برداشته باشد.

در چند سال اخیر گروه‌های قومگرای افراطی به بهانه حمایت از زبان مادری تبلیغات گسترده‌ای را به راه می‌اندازند و مدعی دلسوزی برای زبان مادری مردم آذری هستند. این عده درسایت های داخلی و خارجی خود و همچنین شبکه های ماهواره ای خود این گونه تقلا می کنند تا نشان دهند اقلیتی به قومیت فارس بر اکثریت مردم ایران مسلط شده و با برنامه ریزی گسترده در تلاش شبانه روزی برای نابودی زبان مادری مردم ایران است.

این گروه با سوء استفاده از علاقه برخی از جوانان به زبان مادری این گونه القاء می کنند که در آذربایجان سخن گفتن، نوشتن و منتشر کردن کتاب و مجله و اجرای موسیقی ترکی آذری، ممنوع بوده و مردم در شرایط خفقان از حقوق اولیه انسانی خود محروم هستند.

این درحالی است که در دوره بعد از انقلاب اسلامی بیش از چند صد هزار عنوان کتاب با حداقل تیراژ دو هزار نسخه با موضوعات مختلف به زبان آذری منتشر شده است. در عرصه مطبوعاتی محلی هم در اغلب شهرهای آذربایجان نشریات و مجلات متعددی منتشر می شود که یا تمامی آن و یا حداقل صفحاتی از آنها به آذری منتشر میشود. صداوسیمما هم در شبکه های استانی برنامه های متعدد روزانه‌ای به زبان محلی مردم تهیه و پخش میکند. ضمن اینکه در شبکه های سراسری رادیو وتلوویزیون ایران ساعاتی به پخش موسیقی و برنامه های آذری اختصاص دارد.



است مشغول هستند. با جمع آوری امثال و حکم، ترانه های محلی، ثبت و ضبط گویشهای محلی، تحقیق و تصحیح در منابع کهن فرهنگی ومیراث ادبی و شعری مشغول هستند. در همین عرصه نهادهایی همانند سازمان میراث فرهنگی، ادارات فرهنگ و ارشاد اسلامی و حتی در برخی از موارد سازمان تبلیغات اسلامی هم به حمایت از این دسته از محققان و علاقمندان واقعی و دلسوز زبان مادری می پردازند.گرچه این حمایت هادر همه موارد رضایت بخش نیست اما وجود دارد.

در مقابل کسانی هم هستند که در ظاهر مدافع و سینه چاک زبانهای مادری بوده و چنان سخن می گویند که گویی جمهوری اسلامی با برنامه ای از پیش طرح شده در صدد از بین بردن زبانهای مادری مردم نواحی مختلف است. این مدعیان دو اتشه که زبان مادری را به عنوان ابزار فریب استفاده می کنند خود هیچ علاقه و پیوستگی به مام مپهن و زبان مادری ندارند. مثلا در حوزه فعالین قوم گرای آذری این مدعیان در محافل رسمی و مکتوب خود از زبان و الفبای بیگانه ولاتین استفاده می کنند. به همین علت در رفتار و گفتار این مدعیان زبان مادری نتایجامان آشکاری دیده می شود.

از جمله تناقضات این دسته مدعی زبان مادری اصول ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی ایران است. برعکس دسته اول که تابع قانون اساسی بوده وخواستار اجرایی شدن موارد اجرا نشده آن هستند این افراد علناً با اصول اولیه قانون اساسی همانند استقلال و تمامیت ارضی دشمنی عیبیی داشته و دارند. از قانون اساسی فقط این دو اصل و از این دو اصل هم نه تمامی آن بلکه، فقط بخش اندکی از آن را قبول دارند.

ایران کشوری دیرپا و دیرسال است که پیدایش آن دیرینه و فرهنگ و هویت آن دیرسال است.در پهنه جغرافیایی ایران که دستخوش افزایش و کاهش و بورش بوده فرهنگي پدیدارگشته است که در امتزاج و الفت مردم ساکن این پهنه شکل گرفته. مردمی که در نواحی مختلف ایران زیسته اند،آذری، کرد،بلوچ، ترکمن، عرب،خوز،گیلک،لر، همه و همه ضمن آنکه فرهنگ و گویش مشخصات محلی داشته اند در کنار هم فرهنگ و هویت ایرانی را شکل داده اند از این روست که در این پهنه سه زبان رایج بوده است:نخست عربی که زبان اسلام و دین مبین آن است،دیگری فارسی که زبان مشترک و همگانی علمی و ادبی مردم سراسر ایران و سوم زبانها و گویشهای محلی که مردم نواحی مختلف به آن متکلم و گویشورند.

در ایران تا دورهٔ ظهور یان ترکیسم درعثمانی که توسط صهیونیست ها پایه گذاری شد تضاد و اختلافی بین زبان ملی و زبانهای و گویش های محلی وجود نداشت و گزارشی از آن نداریم.لیکن از وقتی پدیده شوم صهیونیستی پان ترکیسم هجوم خود به ایران را آغاز کرد،زمزمه های تفرقه از حنجره منادیان ترک پرستی بلند شد،درجنگ جهانی اول که تبریز به اشغال قوای اشغالگر عثمانی درآمد منادیان پان ترکیسم در تبریز فرصت یافتند به طرح عقاید خود بپردازند؛ جالب آنکه شیخ محمد خیابانی و حزب دموکرات به مقابله بااین عقاید موهوم نژادپرستانه و ضدانسانی بر آمدند. بادامچی از نزدیکان شیخ محمد در این

باره اطلاعات ذیقیمتی داده است:

«در اواخر شعبان ۱۳۳۷ قشون عثمانی به بهانهٔ تنبیهٔ آتورپها واستخلاص ارومی و سلماس به آذربایجان وارد و پس از اشغال نقاط غربی و شمال غربی آذربایجان به مرکز آن که شهر تبریز است دو هزار نفر قشون سوق داد. با آنکه آن سال سال قحط و مجاعه سرتاسر ایران را فرا گرفته زیاده از ده هزار نفوس ایرانی از

خواهیم گرفت؟ چرا این بخش اجراشده کاربرد زبان‌های محلی در رسانه‌ها و مطبوعات را به آزمون نمی‌گیریم تا ببینیم آیا این سیاست امنیت ملی را تقویت کرده است یا خیر؟ آیا همگرایی را تقویت کرده یا به سمت‌وسوی واگرایی پیش رفته است؟

وجود نابرابری‌ها در مسائل قومی و مناطق پیرامونی کشور ما امری انکارناپذیر است. ولی اسرار بر ترویج آموزش زبان‌های قومی در مدارس توسط سیاست‌گذاران، راه‌حل این تبعیض نخواهد بود. اگر هدف نخبگان سیاسی حمایت از اقلیت‌های قومی می‌باشد و نه کسب رأی، باید به مسائل این حوزه به‌صورت ریشه‌ای بپردازند. خواست اقشار گوناگون به‌خصوص اقلیت‌های قومی و مناطق پیرامونی بیش از آن‌که تدریس گویش‌های محلی باشد، آزادی و امکان دسترسی به قدرت بر اساس اصل چرخش نخبگان و شایسته‌سالاری، عدالت و برابری اجتماعی و اقتصادی و دسترسی برابر همه به امتیازات و فرصت‌های عمومی، توزیع عادلانه ثروت میان مناطق گوناگون کشور و برابری اقلیت‌ها در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی در سراسر کشور است.این‌ها مواردی هستند که هم به اتحاد و یکپارچگی ملت ایران و هم احقاق حقوق مناطق پیرامونی را برآورده خواهد کرد.سیاست‌گذاران به‌جای اعتراض به نابرابری و بی‌عدالتی اجتماعی و حمایت از شایسته‌سالاری و امکان دسترسی فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی برای همه اقشار و اقوام و توزیع عادلانه ثروت، گوی سبقت را درراه وعده دادن برای تدریس زبان‌های محلی از یکدیگر می‌ربایند. طرحی فرصت‌طلبانه که در صورت تداوم اجرای آن می‌تواند به یک فتنه بزرگ در کشور منتج می‌شود.

دفاع از اتحاد و همبستگی ملی، دلیل تعصب ملی نیست. همبستگی با امنیت، رفاه و ثبات جامعه ارتباط مستقیم دارد. منافع ایران در این است که به‌عنوان یک ملت تقویت شود و مانند یک خانواده واحد تمام ثروت و منابع را به‌صورت برابر توزیع کند و درعین‌حال از هویت خود دفاع کند. بحث‌های محلی گرایی و فدرالیسم و تدریس شتاب‌زده و نسنجیده زبان‌های محلی نوعی فراقکنی مشکلات مذکور است که به زبان هویت و همبستگی ملی و بیش از همه نیز به زبان اقوام ایرانی خواهد بود. نتیجه چنین نگرشی، چیزی جز درهم‌ریختگی، بی‌ثباتی و ازهم‌گسیختگی کشور به‌عنوان یک موجودیت سیاسی و گسترش کشمکش اجتماعی میان اقشار و مناطق گوناگون کشور نیست. بنابراین هویت ملی را می‌توان بنیان امنیت ملی دانست؛ به‌طوری‌که تمامی برنامه‌های کشور حتی اگر به‌درستی هم تدوین شود، بدون وجود «هویت ملی» ناکام می‌ماند. لذا خارج کردن زبان پارسی از سسته سخت هویت ایرانی، که موجب یکپارچه‌سازی و جلوگیری از افتراق در جامعه شده است، می‌تواند خسارات جبران‌ناپذیری بر فرهنگ، هویت و منافع واقعی ملی و تمامیت ارضی کشور وارد کند و کشور را در سیج منابع معنوی ناتوان کند. رسانه‌ها و سیاست‌مداران که برنامه‌ریزان هویت ملی هستند، نه‌تنها هویت ملی ما را تقویت نکرده‌اند بلکه باسیاست‌های نادرست در دستگاه آموزش، همبستگی ملی را کاهش و به مخاطره انداخته‌اند. تأکید بر هویت‌های قومی باعث بیگانگی بخش‌هایی از نسل جوان ایرانی با هویت ملی که مهم‌ترین عنصر یکپارچگی کشور است، خواهد شد و رشد گرایش‌های هویت‌های اجتماعی باعث شکل‌گیری هویت‌های قومی

فرو ملی و مخالفت با وحدت ملی ایران می‌شود. افراط‌گرایی قومی محصول چنین نگرش و اقداماتی است . بنابراین تبدیل کردن زبان به ابزار قدرت سیاسی و ابزار هویت‌سازی که در سال‌های اخیر به بهانه اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی شکل گرفته است، درنهایت کشمکش‌های قومی و گاه خونین به بار می‌آورد و انسجام و وحدت ملی ایران را به مخاطره می‌افکند.

در این‌که زبان‌ها و گویش‌های محلی همه ارزشمند و بخشی از منابع و هویت ملی ما هستند و باید از آن‌ها پاسداری کرد جای هیچ شک و بحثی نیست، اما نه به شیوه‌ای که برای کشور بحران‌آفرین شود و زبان ملی را تضعیف کند. باید در عین نگهداری از زبان‌ها و لهجه‌های محلی ایران در چارچوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ظرفیت و اصالت آن‌ها به‌عنوان زبان‌ها و لهجه‌های اصیل ایرانی برای تقویت زبان ملی در برابر چالش‌های برآمده از هجوم واژگان بیگانه مدرن بهره‌گیری کرد.

در سال‌های اخیر برخی نهاده‌ها به‌جای در پیش گرفتن نگرش اصلاحی به مسئله هویت ملی، دیدگاه‌هایی را در پیش گرفته‌اند که پیامدهای آن نفی ملیت ایرانی و اصالت دادن به هویت‌های قومی است. هرچند سخت‌جانی و تداوم هویت ملی ایرانی در فرایند تاریخ، ایران را به یک کشور منحصربه‌فرد تبدیل کرده است، ولی این جان‌سختی تضمینی برای عبور از چالش‌های هویتی در فرایند پرفرازونشیب زمان به‌خصوص در شرایط کنونی که صدای تهدید از دور و نزدیک به گوش می‌رسد نیست. زمانی که هویت‌های اجتماعی هم‌سطح هویت ملی می‌شوند، رابطه تعاملی بین هویت ملی و هویت‌های اجتماعی جای خود را به رابطه کشمکش آمیز و حذفی می‌دهد.

قرارگرفته هویت‌های قومی که یکی از هویت‌های اجتماعی است در سال‌های اخیر تقابل را میان هویت ملی و هویت اجتماعی بیش‌ازپیش کرده است. سیاست‌های که در سال‌های دور به‌وسيله دشمنان هویت ایرانی به‌صورت غیرقانونی دنبال می‌شد اکنون توسط نمایندگان اقوام مختلف ایران در خانه ملت ایرانی با ابزارهای قانونی و با اهداف فرصت‌طلبانه‌ای ادامه پیدا کرده است. در این موضوع اصل ۱۵ قانون اساسی یکی از سیاست‌هایی است که در سال‌های اخیر موردتوجه دولت‌مردان قرارگرفته است. بعضی از نخبگان سیاسی به خاطر درک سطحی از جامعه ایران و گاه غرض‌ورزی، بر این باورند که در مناطق پیرامونی منابعی وجود دارد که به‌عنوان زمینه گردآوری رأی می‌شود از آن استفاده کرد و به امتیازهایی دست‌یافت. انگیزه اصلی این سیاستمداران بی‌تدبیر کسب قدرت و استفاده ابزاری از پدیده قومی بوده است. آن‌ها برای رسیدن به منافع شخصی، از شعارهایی مانند تدریس زبان‌های محلی استفاده می‌کنند که پیامدهای ناگوار برای اتحاد ملت ایران خواهد داشت. هرچند که تجربه سال‌های گذشته نشان داده است، کسانی که مسائل قومی را ابزاری برای رسیدن به قدرت قرار داده‌اند، نتیجه قابل قبولی نه برای منافع شخصی و نه منافع ملی کسب نخواهند کرد. نامزدهایی که بیشترین تبلیغات قومی را داشتند، همیشه کمترین رأی را آوردند. در سال ۸۴ آقای معین روی مسائل مذهبی شیعه و سنی برای جذب اهل سنت ایران تمرکز کرد و نتایج خوبی به دست نیاورد. آقای مهر عزیزاده، آقای کربویی و در سال ۹۲ آقای رضایی از این رویکرد برای جذب آرای اقلیت‌ها پیروی کردند که هیچ‌کدام نتوانستند به اهداف سیاسی خود برسند. آن‌ها به گمان این‌که این عرصه سرشار از منابع رأی هست، به سیاستی ابزاری که جنبه فرصت‌طلبانه، غیراخلاقی و غیر ملی داشت روی آوردن و شکست خوردن.

نمونه‌های فراسوی مرزها هم حاکی از نافرجام بودن چنین سیاست‌های غیر مدبرانه‌ای دارد. قدرت‌طلبان شبه‌قاره هند با همین نگاه و رویکرد ابزاری به مسائل قومی نقش زیادی در تجزیه پاکستان از هند داشتند. طرح هویت‌های قومی در جوامع امروز در بسیاری موارد ساخته قدرت‌طلبانی است که برای کسب قدرت از آن استفاده می‌کنند؛ ذبح هویت ایرانی با شعار حمایت از گویش‌های محلی به‌پای کسب قدرت سیاسی. البته در ایران به‌طور خاص علت این قضیه بیشتر درک نادرست از مسائل قومی و ملی است.

در کلاس‌هایی که در سال‌های گذشته به‌صورت داوطلبانه در بعضی دانشگاه‌ها از سوی محافل قوم‌گرا برگزار می‌شد، کمترین بحث آموزش زبان در میان نبود و بیشتر به ادبیات نفرت و فحاشی نسبت به هم‌میهنان و به‌ویژه به‌اصطلاح قوم فارس باوخته می‌شد. درنهایت چه چیز باید در این کلاس‌ها تدریس شود؟ مقاد درسی واقعاً چه خواهد بود؟ قطعاً هویت زدایی ایرانی از اقوام و آموزش مسائل ضد ایرانی و تاریخ‌سازی قومی که در مطبوعات محلی شاهد آن بوده‌ایم، در صدر این برنامه‌ها قرار خواهد گرفت و هویت قومی مستقل از هویت ملی، محصول تاریخ‌سازی قومی خواهد بود.

در کشورهای توسعه‌یافته وقتی بخواهند سیاست را اجرا کنند در آغاز کلی مطالعه می‌کنند، سناریوسازی می‌کنند و بعد از مدت‌ها مطالعه، آن را به‌طور محدود و موقت و آزمایشی اجرا می‌کنند. حال با به آزمون گذاشتن اجزای حداقل ۷۰ درصدی اصل ۱۵ در سال‌های گذشته، چه تجربه و نتیجه‌ای

^[1] در کشورهای توسعه‌یافته وقتی بخواهند سیاست را اجرا کنند در آغاز کلی مطالعه می‌کنند، سناریوسازی می‌کنند و بعد از مدت‌ها مطالعه، آن را به‌طور محدود و موقت و آزمایشی اجرا می‌کنند

اشعار ترکی شهریار به کوشش دکتر یوسف گدیگی در ترکیه منتشرشد.

این کتاب کامل ترین و نفیس ترین اثر در مورد شهریار به زبان ترکی استانبولی است که در آن نویسنده در ۵ بخش «زندگی، هنر و آثار شهریار»، «نگاه عمومی به اشعار شهریار»، «حیدربابایا سلام»، «اشعار»، «مجموعه لغات و لغات خاص» در مورد شهریار به تحقیق پرداخته است.

کتاب «شهریار و تمام اشعار ترکی» اولین اثر کامل و مهم درباره ادبیات آذری است که

در جمهوری ترکیه به قلم دکتر یوسف گدیگیکی چاپ و منتشر شده است.

کتاب «شهریار و تمام اشعار ترکی» اولین اثر کامل و مهم درباره ادبیات آذری است که



چاپ اشعار ترکی شهریار در ترکیه



«زلیخا چشمانش را باز می‌کند» اثر گزل یاخینا نویسنده تاتلار، رمانی است که تحسین بسیاری را در روسیه برانگیخت و با دریافت دو جایزه مهم ادبی «کتاب بزرگ» و «یاسنایا پالیانا» به مهم‌ترین افتخارات ادبی در این کشور نیز نائل آمد. این رمان

با قلم روان و ترجمه خوب زینب یونسی در ایران منتشر شده است. ترجمه زینب یونسی، کتابخوانان ایرانی را با فاصله‌های نسبتاً کوتاه از انتشار اصل اثر، با نمونه‌های برجسته‌تر از ادبیات معاصر روس آشنا ساخت. از این بابت باید به مترجم این کتاب دست میرزاد گفت که پیش از این نیز با ترجمه «استالین خوب» از حضور مترجمی که به شناخت خوبی از نیاز زمانه‌اش دست یافته است.



اقوامی که به هویتی «شهر»ی درنیامدند و هویت‌های عشیره‌ای و طایفه‌ای و قبیله‌ای خود را زیر لایه‌ای از هویت قومی حفظ کردند. اما آنچه هویت ملی امروزین ترکیه را قدرتمند می‌نماید استفاده‌ی شایسته‌ای است که آنها با جذب دیوان‌سالاری امپراتوری عثمانی از آن سازوکار چند صدساله داشتند؛ کاری که ما هر چند در اوایل سده‌های اسلامی توانستیم سرانجام با کنار زدن نگاه قومی بنی‌امیه چنین کنیم و دیوان‌سالاری نیرومند باستانی‌مان را زنده کنیم، اما گویا پس از بورش‌های متعدد اقوام ترک و سرانجام مغول و در نهایت تاتارها آن را از دست داده و فرسوده شدیم تا در نهایت در طی تجزیه‌ی دویست ساله‌ی اخیر تنها توانستیم خودمان را با نوسازی دوره‌ی رضاشاه هم‌پا با ترکیه بَر بکشیم، که این بخت نصیب تک‌ه‌ای جدانشده از ایران نشد و حتی انگلیسی‌ها و روس‌ها هم، بر خلاف آنچه تبلیغ می‌شود، تجربه‌ی دیوان‌سالاری خود را در اختیار این مستعمره‌ها قرار ندادند، مگر به ضرورت و به جهت نفع خود.

کوتاه‌سخن آن که اگر هویت ملی تُرکی امروز نیرومند می‌نماید چنین چیزی است و گرنه پیشینه‌اش هم‌چون دیگر هویت‌های ملی تازه زاده‌شده در همسایگی ایران، جدید و امروزین و به نسبت تاریخ درازاهنگ ایران نوپدید است چرا که در همین صد سال پیش شکل گرفته؛ تقریباً نزدیک به هویت‌های ملی گرجی، [جمهوری|آذربایجانی، تاجیکستانی، ترکمنستانی، ازبکستانی، قزاقستانی و عربستانی؛ کمی بزرگ‌تر از هویت‌های عراقی و پاکستانی که آنها هم از هویت‌های شکل گرفته در کشورهای کوچک و شیخ‌نشینان جنوب خلیج‌فارس بزرگ‌تر یند. جالب است که افغانستان، احتمالاً، تاریخ استقلال بزرگ‌تری داشته باشد هر چند در چند دوره مستعمره‌ی انگلیس شد تا آن هم در نهایت در همین بازه‌ی زمانی مستقل گشت و بر پایه‌ی نظریه‌ی برآمده از انقلاب بزرگ فرانسه با شکل‌گیری دولتی نوین به درجه‌ی ملت شدن رسید. شاید در این میان، ارمنستان یک استثنا باشد که در بخش‌های متفاوت از دوران باستان استقلال‌هایی داشته، هر چند آن هم در بازه‌های بزرگ درون حوزه‌ی هویتی ایران‌زمینی (شاهنشاهی‌های باستانی ایران) تعریف می‌شد.

امپراتوری عثمانی، هر چند بخش قابل توجهی از گرداندنگاش ترک بودند، هویتش رابر پایه‌ی اسلام تعریف می‌کرد و رهبری‌اش با خلیفه‌ی جهان اسلام بود. و این که گمان می‌شود اکثریت سکنه‌ی ترکیه ترک بودند دقیقاً به همین بازمی‌گردد که تنها همان هسته‌ی سخت ترکیه در درون عثمانی بود که توانست کشوری را، هم‌چون همه‌ی کشورهای اروپایی در گذر ناسیونالیسم، به پایه‌ی عنصر نژاد و زبان بازسازی کند در حالی که در ایران اصلاً چنین نیازی نبود و نژاد موضوعیتی نداشت. البته حدود چهل درصد از همان هسته‌ی برساننده‌ی کشور ترکیه هم از اقلیت‌ها هستند که نشان می‌دهد هم‌چون ایران از تنوع قومی یالایی برخوردار هستند، اما آنچه ایران را نه تنها در دشواری‌های این چند صد سال، بلکه در کل تاریخ هزار ساله‌ی اخیرش، سرپا نگاه داشت این بود که لایه‌ای از هویت، فراتر از قومیت، وجود داشت که بر خلاف عثمانی وابسته به ایدئولوژی فکری خاصی نبود. هر چند در لایه‌ی هویتی ایرانیان نقش شیعه بودن پررنگ است اما تنها عامل نیست هم‌چنان که زبان ملی فارسی هم پررنگ است اما تنها عامل نیست و فردی که در روستایی دورافتاده زندگی می‌کند و زبان مادری‌اش هم فارسی نیست این احساس تعلق به ایرانیت را دارد. به همین نسبت اسطوره‌های مشترک هم نقش دارند و نیز سنت‌ها، اعم از سوگواری‌ها یا جشن‌ها، و در یک کلام فرهنگ؛ هم‌چنان که تاریخی که با هم در فراز و فرودهای آن شرکت داشتیم هم مهم‌اند، به‌ویژه آن که این تاریخ تاریخ استعمار کردن و برده گرفتن و کشتارهای قومی و نژادی و دینی نیست (دستمک نسبت به تمدن‌ها و سرزمین‌های هم‌عرض در تاریخ) و این‌ها دقیقاً همان اتصالات ارزشمندی هستند که برخی هم میهنان، ناآگاهانه و در جست‌وجوی سربازی، هم‌چون همان ایدئولوژی‌هایی که در طی تاریخ می‌فروختند، در حال کوبیدن و خرد کردن‌شان هستند.

از آنجا که هویت ترکیه‌ای، چندان که اشاره شد، خود با قطع ارتباط با گذشته شکل گرفته و به نسبت هویت فراگیر ایرانی خود را از تنوع و گوناگونی و پتانسیل‌های توانمندسازانه‌ی بسیاری محروم کرده و آنچه اکنون وجود دارد هویتی کمرمق و لاغر است که آمادگی جذب در جهان معنایی و سپهر فرهنگی مغرب‌زمین را — در زیر نام مشروع‌نمای جهانی شدن — دارد، می‌توان حسد زد که فرزندان آن در دیگر سرزمین‌ها، که با هزار ترفند کوشیده می‌شود ولو با رستمینه کردن (سزارین) و به‌ویژه با سرکوب هویت‌های نزدیک به خود با به جهان گذارد، چگونه از نظر فرهنگی و محتوایی تحیف‌تر از خودش خواهد شد و در دنباله‌ی سیر ناسیونالیسم و جدل‌های ملیت‌های نوپدیدار اروپایی سبب جنگ و ستیزه‌هایی بیشتر در منطقه خواهد شد.



بخش از نقدهای‌شان که شایسته‌ی توجه و بازنگری ملی است، هم‌چنان مستعد نوزایی‌ای در منطقه باشد (چون صغویه و چون مشروطیت). اما به نظر می‌رسد آنچه دارد رخ می‌دهد دنباله‌ای بر تلاشی برای شکل دادن هویتی ملی، جدا از ایرانیت، باشد که طبیعتاً به نسخه‌های بنتیجه رسیده‌ی آن، یعنی دولت‌های ترک‌زبان همسایه، خواهد رسید که در آن میان ترکیه به ظاهر قدیمی‌تر است هر چند به واقع تنها نیرومندتر است. هویت ترکیه‌ای، بر پایه تاریخ و جامعه‌شناسی، هویتی کاملاً نوساخته است که اتفاقاً از بنیادهای خودش جدا شده، نه با تاریخ روم (روم شرقی) پیوند دارد و نه با فرهنگ گسترده‌ی ایرانی که در ادب مکتوب آن سامان نمود داشته و تا حدود زیادی زوده شده، جز احتمالاً تبلیغات باشکوهی درباره‌ی مولانا، و نه حتی با هویت اسلامی عثمانی پیوند برقرار می‌کند (که هر سه‌ی این‌ها در پی وصل بودند، نه فصل)؛ هر چند البته مسلمانی هنوز عامل مهمی در پیوند بخش مهمی از مردمان آن دیار است. بر روی بدنه‌ی قطع‌شده‌ی این بنیادها لایه‌ای از فرهنگ غربی (هم‌چون دوره‌ی پیش از انقلاب ما) — بدون آن که ارزش‌گذاری کنم — جریان دارد، و صدالبته هویت ملی ترکی تبلیغ می‌شود که لایه‌ی زبان در حال اتصال خود به مرزهای فراتر از ملی است که پیش از این هیچ‌گاه در تاریخ بگانه نبوده‌اند و گویا به همین دلیل است که گاه جعل‌هایی در تاریخ، همچون تعمیم و تبلیغ یکدستی و استقلال هویت ترکی که امری امروزین است، انجام می‌شود تا این اتصال طبیعی جلوه کند. در حالی که هویت قومی ترکی قدمتی در خور دارد که همچون دیگر اقوام منطقه همیشه زیرسیستمی‌ی هویت ایران‌زمینی (نه هویت ایرانی کم‌وبیش ناسیونالیستی صدساله‌ای، که مخالفان با بزرگ‌نمایی آن را صرفاً به زبان فروکاست داده و فارس‌گرا می‌نامند) بوده است.

این که ما امپراتوری درازمدت و قوی‌شوکت عثمانی را داریم فراموش نکنیم که آدم‌ها درون آن امپراتوری هویت ملی تُرکی نداشت‌اند، چرا که آن امپراتوری خود را بر پایه‌ی ترکیب تعریف نمی‌کرد، اما هویت ایرانی‌مان (چه ترک بوده‌ایم، چه کرد و چه بلوچ یا مازنی و لر یا تبریزی و شیرازی و اصفهانی و توسی و… و کمی قبل‌تر مروی، هراتی، بخارایی و گنججوی و تغلیسی و رازی و عراق عربی یا عجمی و بحرینی و… و چه حتی کلیمی و آشوری و ارمنی و گرجی) در گذر این دوران طولانی باقی ماند، چه ما را در دوران‌های پراکندگی و ضعف و شکست، گاهی «بربر» خطاب کردند و چه عجم یا تاجیک و تات و چه در درازای دورانی بزرگ، پارسی یا ایرانی؛ از دید دیگری، با وجود گونه‌گونی، نوعی یکسانی میان ما دیده می‌شده که همین هم سبب دشواری تحلیل این جامعه‌ی بزرگ می‌شده است. اگر هم در عثمانی وجهی از تُرک بودن به کار گرفته می‌شد معنایی قومی را با خود حمل می‌کرد؛ هم‌چنان که درون ایران‌زمین کم نبودند

هویت قومی خود را از دست بدهد، از این شریک شدن با ایرانیان در لایه‌ی فراگیر ملی استقبال می‌نمود و جذب این فرهنگ، و خویشاوندن ایرانیان می‌شد؛ چرا که برایش «اورده‌ای» هم‌چون اتصال به فرهنگ و غنایی تاریخی را به ارمعان می‌رود و در بستر جاری زندگی، پیوند آنان با این مردمان و شکل‌گیری ارتباطی بر پایه‌ی داد و ستد و بازرگانی را به جای غار تگری در پی داشت که طبیعتاً دوام و مانایی و جذابیت بیشتری را برای‌شان در پی داشت. اما گویا اکنون وارونه‌ی آنچه در تاریخ ایران شکل گرفته در حال شکل‌گیری است. جامعه‌شناسان می‌گویند وقتی هویتی از دل هویتی مادر، یعنی تا این حد نزدیک به خود، می‌خواهد جدا شود شروع به ایجاد افتراق در هر چه می‌تواند می‌کند، که البته این تلاش برای پررنگ کردن جدایی‌ها و اختلاف‌ها ناشی از همان ناسیونالیسمی است که در یکی دو سده‌ی اخیر مردمان کم‌وبیش نزدیک به هم اروپایی را به جای آن که به هم نزدیک‌تر کنند، به‌ویژه بر پایه‌ی زبان، از هم جدا و تعریف و در نهایت دشمن نمود؛ یعنی دقیقاً در برابر ملی‌گرایی کهن ایرانی که در آن شاید به خاطر گونه‌گون بودن مرمانش و این که ایران‌زمین واقعاً در مرکز جهان باستان بوده است اصل بر دیدن شباهت‌ها و پُررنگ کردن آنها بوده است.

بر این پایه، این گروه از هم‌میهنان ترک‌زبان‌مان نیز، به جای دیدن برای نمونه این همه واژگان مشترک و کهن در زبان، می‌کوشند بر جدایی زبانی و بر پایه‌ی آن، تباری پای بفشردند تا آن‌جا که تاریخی دیگرگونه، بر خلاف همه‌ی منابع تاریخی، می‌سازند و حتی شکل نوشتن واژگان کلیدی و بسیار آشنای «ترک» و «آذربایجان» را هم، بی‌هیچ استدلالی، دیگرگونه می‌کنند. آشکار است که اکثر این دوستان حتا اشعار شاعرانی چون امیرعلیشیر نایب، نسیمی و فضولی را هم نخوانده‌اند تا متوجه پیوستگی زبانی و به‌ویژه فرهنگی پدیده‌ی «ترک» با «ایرانیت» شوند و این که آن بزرگان تا چه اندازه در فضا و دادوستد فرهنگی دیگر شاعران ایران‌زمین، که به فارسی سخن گفته‌اند، بوده‌اند. دیگر چه رسد به خواندن کتاب‌های بزرگانی چون مولانا و نظامی گنجوی و اخقانی و… که ادعای «ترک» بودن آنان را، با تفسیری ویژه، دارند.

به‌باور من، اگر این حرکت، که اوضاع بد اقتصادی و فروپاشی نهاد فرمان‌روایی خردمندانه هم در شکل‌گیری‌اش بسیار مؤثر است، قوی و پُرمایه بود و اتصالی با پیشینیان خود داشت و می‌دید که از نوایی تا شهریار اگر سخنان پُر مغری در زبان ترکی گفته شده و ادبیات ترکی قوت گرفته در پیوند با جهان معنایی ملی و موجود پیشین — که تجربه‌ی زیسته‌ی همه‌ی مردمان و اقوام این گستره‌ی بزرگ را نگاه داشته — بوده و شاعری را در هیچ زبان قومی این منطقه نداریم که بزرگ و دارای اندیشه بوده اما از گنجینه‌ی مشترک معنایی این جهان پهناور و هم‌فرهنگ، یعنی زبان فارسی، تغذیه نکرده باشد؛ آن‌گاه، هویت قومی قدرتمندی را شکل می‌داند که می‌توانست، با تلاش بر روی آن



می‌دانیم که در میان بخشی از نسل جوان آذربایجانی یا ترک‌زبانان ایران واگرایی شدیدی نسبت به مسائل ملی و ایران‌گرایانه ایجاد شده است. نمی‌توان آنان را نادیده گرفت یا به اقلیتی کوچک فروکاست و یا آن که با استدلالی چون وابسته بودن‌شان از گفت‌وگو شانه خالی کرد. شاید خیلی ساده و کوتاه بخواهم دلیلی را برایش در نظر بگیرم این جدایی‌بینی برآمده از قطع ارتباط با گذشته و به نوعی سطحی شدن و کم‌معنا شدن باشد، که ویژه‌ی این گروه از جوانان نیست، بلکه آسیبی است که همه‌ی ما، در پی سال‌هایی توجهی به تاریخ و فرهنگ‌مان، دچارش شده‌ایم. این بی‌توجهی را در معنا و شکل ملی‌گرایانه در نظر ندارم، بلکه مرادم از آن، قطع پیوند با معانی و تجربه‌ی زیسته‌ی انسان ایرانی در درازای تاریخ ژرف‌ش است.

اگر بزرگانی در گذر تاریخ ما بودند که، با برجستگی دانش و شعور و فهم‌شان، سبب می‌شدند هم‌چون نقاط عطف و گره‌گاه‌هایی کلیت جامعه‌ی ایرانی را بَر کنند تا استوار و پیوسته باقی بماند امروزه با نوعی همگانی و یک‌شکل، اما کم‌معنی و سطحی شدن آن دانش‌ها در قالب آموزش و رسانه‌های رسمی، آن‌هم ناپیوسته به تجربه‌ی زیسته‌مان، مواجه هستیم. از این روست که مثلاً این گروه از جوانان زبان فارسی را در حد یک زبان، هم‌چون دیگر زبان‌های این حوزه‌ی بزرگ، نه گنجینه‌ی تمدنی که بخش بزرگی از این دانش و تجربه و شناخت (عرفان) را حمل می‌کنند می‌بینند و هویت خود را هم، در بستری از ناسیونالیسم (که ذاتاً قوم‌گرایانه است، چرا که ملت‌ها در بستر اروپایی در واحدهای کوچک زبانی از یکدیگر تمایز یافته‌اند و آن تجربه‌ی بزرگ هم‌گرایی اقوام و شکل‌گیری لایه‌ی جدیدی بنام ایرانیت را از سر نگذرانده‌اند؛ لایه‌ای که به باور من پله‌ای مهم برای درک و رسیدن به لایه‌ای فراگیرتر به نام انسانیت است، شناختی که عرفان ایران به آن دست یافته است. البته از قلم دور نداریم که به تازگی از پس تجربه‌ی بسیار دور دولت رومی — که، جدا از کوتاه‌زمانی‌اش، همه‌ی اروپا را زیر سیطره نداشت و نیز مهم‌تر از این، نگاهی برترین‌بانه و نژادپرستانه و همراه با غارت اقوام زیر سیطره را در پرورده دارد — تجربه‌ی اتحادیه‌ی اروپا را شکل داده و می‌کوشند آن را ژرفا بخشند که هنوز کامیابی‌ای قطعی نداشته‌اند)

در تعارض با هویت ملی ایرانی تعریف می‌کنند؛ در حالی که در ملی‌گرایی کهن ایرانی لایه‌ی هویتی قومی مردمان این سرزمین همواره از لایه‌ی فراگیر هویت ملی جدا بوده است و این دور در رویی‌ای با هم نداشته‌اند.

قومی هم که با تازش یا کوچیدن به این حوزه‌ی تمدنی پیچیده وارد می‌ش، پس از مدتی، بدون آن‌که الزماً لایه‌ی

به تدبیر پشت هوا بشکنیم

احیای زبان‌های ایرانی



حجت یحیی پور

۲۱ فوریه مصادف با روز جهانی زبان مادری است؛ از این رو در آستانه چنین روز مهمی بسیاری از پژوهشگران قومی به اهمیت و جایگاه زبان‌های محلی در معرض نابودی می‌پردازند تا شاید تدبیری برای احیای چنین زبان‌هایی اندیشیده شود. از این‌رو و به بهانه این روز لازم است تا به یکی از زبان‌های مهجور و مغفول ایرانی پردازیم. واژه‌های «تات» و «تاتی» برای پژوهشگران تاریخ و فرهنگ آذربایجان کلماتی نام آشنا و بر تکرار در سطور تاریخ این سرزمین هستند. به گواه تاریخ‌دانان و زبان‌شناسان ، زبان تاتی از بازماندگان زبان پهلوی و از قدیمی‌ترین زبان‌های زنده آذربایجان است که در طول تاریخ توسط مورخان و سیاحان و جغرافی‌دانان ایرانی و غیر ایرانی با اسامی مختلفی همچون پهلوی و آذری و فارسی و… نیز معرفی شده است.

در سده‌های اخیر و به دنبال فراگیرشدن زبان آذربایجانی(ترکی آذری) در میان اهالی آذربایجان گستره زبان تاتی رفته رفته کاهش پیدا کرد و این زبان رو به خاموشی نهاد؛ با این وجود اکنون نیز نشانه‌هایی از زبان تاتی در اقصی نقاط آذربایجان و به خصوص در زبان ترکی آذری اهالی این سرزمین شنیده می‌شود که این به علت جایگاه تاریخی زبان تاتی در آذربایجان به عنوان زبان مادری و زبان اصلی باستانی این سرزمین است. امروزه زبان تاتی به مناطقی در استان‌های اردبیل، قزوین و بخش‌های از استان‌های زنجان و گیلان محدود شده است. تا دهه‌های گذشته زبان تاتی علاوه بر نواحی ذکر شده در منطقه ارسباران در شمال استان آذربایجان شرقی در روستاهایی به طور پراکنده مورد استفاده قرار می‌گرفت. ولی متأسفانه روند خاموشی زبان تاتی در این منطقه نیز ادامه پیدا کرد و شوربختانه آن فاجعه‌ای در در سرتاسر آذربایجان رخ داده بود در ارسباران نیز اتفاق افتاد و زبان باستانی آذربایجان در روستاهای ارسباران یکی پس از دیگری خاموش شد و جای خود را به زبان جدیدی داد. تا امروز تنها در یکی از روستاهای منطقه ارسباران شاهد رواج زبان تاتی میان عموم اهالی بوده ایم. روند خاموشی زبان تاتی چنان با سرعت ادامه دارد که سازمان آموزشی ، علمی و فرهنگی ملل متحد(یونسکو) این زبان را در فهرست زبان‌های ایرانی در معرض خطر قرار داده است. در بسیاری از روستاهای منطقه ارسباران و قراداغ همچنان تعداد معدودی از کهنسالان به عنوان واپسین گویشوران زبان تاتی زندگی می‌کنند اما طولی نخواهد کشید که زبان تاتی به طور کامل در این روستاها نیز فراموش شده و به خاطره‌ها خواهد پیوست. از جمله این روستاها می‌توان به چای‌کندی، خوینرود، ارزین و بسیاری دیگر اشاره کرد که اهالی این روستاها به عنوان نخستین نسل‌های ترک زبان به حساب می‌آیند و صرفاً خاطراتی مهمم از زبان تاتی در ذهن‌شان نقش بسته است؛ اما همان‌طور که گفته شد در یکی از روستاهای این منطقه، زبان تاتی همچنان به عنوان زبان عمومی در میان اهالی روستا زنده و پویاست. روستای کرینگان از توابع شهرستان ورزقان در شمال استان آذربایجان شرقی واقع شده است. این روستا در مجموع چیزی حدود ۲۵ خانوار زمین‌دار دارد که اغلب آنان به علت فقدان بسیاری از ابتدایی‌ترین امکانات و ملزومات زندگی در کنار گسترش راه‌های ارتباطی و سهولت کوچ به شهرهای بزرگ‌تر و بهره‌مندی از امکانات مناسب شهری ، روستای خود را رها کرده و به شهرهای ارومیه و تبریز (و به میزان کمتر به تهران و کرج) مهاجرت کرده‌اند ولی همچنان زبان تاتی به عنوان زبان مادری در میان آن ۱۵ رواج دارد. جمعیت ثابت کرینگان (در فصول سرد) حدود ۱۸ خانوار است اما در فصول گرم و با آغاز فعالیت‌های اقتصادی روستایی، بسیاری از کرینگانی‌های ارومیه و تبریز به روستای آبا و اجدادی خود باز می‌گردند و بار دیگر نغمه‌های تاتنی در کوه‌های سرر به فلک کشیده و جنگل‌های بکر و دست نخورده ارسباران طنین انداز می‌شود. اهالی روستای کرینگان بیشتر به زنبورداری و دامداری و به صورت محدودتر به زراعت می‌پردازند و در شهرهای ارومیه و تبریز بیشتر به مشاغل خدماتی و شغل آزاد مشغول هستند. در این میان تعدادی از کرینگانی‌ها در مشاغل دولتی فعال هستند و به سمت‌های مهم مدیریتی و مقامات بالای اداری نیز دست یافته‌اند. نسل‌های جدید تات‌های کرینگان با بهره‌مندی از امکانات شهری بیشتر از تحصیلات عالی برخوردار هستند و این نوبدبخش روزهایی بهتر برای روستای کرینگان و اهالی آن است. در میان اهالی کرینگان علاقه‌مندان به فعالیت‌های فرهنگی و ادبی نیز حضور دارند که به زبان تاتی آثار ارزشمندی را از خود به جای گذاشته‌اند ، با توجه به جایگاه زبان تاتی کرینگان به عنوان میراث ملی ایرانیان، حمایت همه جانبه مسئولان فرهنگی و متولیان امر در زمینه حمایت از این فعالان فرهنگی و جهت معرفی مناسب و شایسته آثار آنان ضروری است. زبان تاتی مردمان کرینگان که یادگار زبان باستانی آذربایجان بوده و میراث اجدادی اهالی این سرزمین به حساب می‌آید در اوایل تابستان سال ۱۳۹۰ به عنوان میراث ناممل موس فرهنگی و معنوی ایرانیان به ثبت ملی رسیده است. تراب محمدی، رییس ستاد ثبت آثار تاریخی استان آذربایجان شرقی در پی ثبت ملی زبان تاتی کرینگان در مصاحبه‌ای با خبرگزاری مهر به نکاتی در ارتباط با اهمیت تاریخی زبان تاتی و دلایل بقای آن تا امروز و ضرورت حفظ و تقویت آن اشاره کرد. در بخش‌هایی از این مصاحبه چنین آمده است: «زبان تاتی بنا به پژوهش‌های زبان‌شناسان، زبان باستانی آذربایجان است که با فراز و نشیب‌های فراوان در برخی از نقاط دور افتاده آذربایجان همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد. در حال حاضر مردم روستای کرینگان به این زبان گفت وگو می‌کنند که به نظر می‌رسد راز ماندگاری آن عدم ارتباط با مناطق اطراف و راه نیافتن وسایل ارتباطی به روستاست. با توجه به مطالعات مردم‌شناسی انجام شده، عناصر فرهنگی گوناگونی که در این روستا وجود دارند تفاوت چندانی با روستاهای ترک زبان نداشته و تنها زبان است که مردمان این آبادی را از مردم روستاهای پیرامون متمایز می‌کند.

یک استاد دانشگاه گفت: «خاوران‌نامه» ابن حسام خوسفی ادامه همان راه و رسالتی است که قرن‌ها قبل فردوسی آغاز کرده بود و این حسام در قرن نهم همان کاری را در احیای هویت فرهنگی ایرانیان کرد که فردوسی در قرن چهارم کرد. محمد بهنام‌فر اظهار کرد: در قرن نهم گرایش‌های شیعی به اوج خود رسیده بود و نیاز باطنی مردم ایران و علاقه شدید آن‌ها به امام علی (ع) سبب شد که وجود مبارک آن حضرت که جنبه‌ای اسطوره‌ای و افسانه‌ای پیدا کرده بود صیغه ملی بگیرد و به عنوان انسان آرمانی فرهنگ ایرانی در کنار رستم که نماد ملیت ما بود و نه در مقابل آن قرار گیرد. او همچنین تاکید کرد: نباید تصور کرد که هویت ملی چیزی جدا از مذهب و یا در تقابل با مذهب تشیع است، بلکه هویت ملی اعم از عناصر مذهبی و غیرمذهبی است، به این معنا که وقتی عناصر مذهبی مشخصه فرهنگی یک ملت شدند، از عناصر ملی به حساب می‌آیند، چنانکه بسیاری از عناصر مذهبی میترائیسیم و زردشتی که زمانی جزء اساطیر مذهبی بوده‌اند، امروزه به عناصر ملی فرهنگ ایرانی تبدیل شده‌اند. او خاطر نشان کرد: «خاوران‌نامه» و «شاهنامه» هر دو با یک هدف و در یک مسیر حرکت می‌کنند و آن احیای هویت ملی و فرهنگی و هویت‌بخشی به ایرانیان است اما هر کدام در دوره‌ای خاص و به سبک خاص و با تاکید روی عنصری خاص متناسب با نیاز زمان به این مهم دست یافته‌اند.



سواستفاده سیاسی از بحثی فرهنگی

گفتند که از هم تفاوت دارند در حالی که یک زبان هستند. اما چه کسی این حکم را صادر می‌کند؟ ما قاضی نیستیم. هر کسی آزاد است که زبان یا لهجه بودن گویش خود را تعیین کند.

در هیچ قانون و کنوانسیون بین‌المللی حقی مبنی بر آموزش زبان مادری شناخته شده نیست. فقط یک سند مربوط به سازمان ملل داریم که در آن نوشته شده است دولت‌ها بهتر است شرایط مناسب برای آموزش زبان مادری یا در صورت مهیا بودن شرایط، تحصیل به زبان مادری را برای اقلیت‌ها فراهم کنند. در واقع دولت‌ها با صلاحدید خود حرکت می‌کنند. اما حق طبیعی را یا قانون. یا قانون دولت‌ها یا بین‌المللی باید تعیین کند. این مساله همان‌قدر در اسناد بین‌المللی نامعلوم است که در قوانین کشورهای مختلف. سوئد به شکل تجربی تغییراتی در سیستم آموزشی آورده و مردم بومی می‌توانند سامی یاد بگیرند. اما در آلمان، ایتالیا و فرانسه زبان مشترک تحصیلی وجود دارد اما هرکس هم می‌تواند زبان مادری‌اش را یاد بگیرد. اما نمی‌توان گفت در شهر لیون یک عرب، فیزیک و شیمی را در مدارس فرانسوی به عربی یاد بگیرد. در تگزاس و کالیفرنیا هم هیچ مدرسه‌ای وجود ندارد که از کلاس اول تا دانشگاه به زبانی غیر از انگلیسی محتوای آموزشی را ارائه دهد. همین‌کننده قوانین دولتی و بین‌المللی هستند. این هماهنگی باید بین ملت به وجود بیاید که هرکس بنابر منافع خانوادگی خود، تصمیم بگیرد. اگر فردا روزی بگویند فرزند شما امکان تحصیل به زبان ترکی را در مدرسه و دانشگاه دارد و محتوا ترکی است، قطعاً به عنوان یک ترک آذری‌زبان پاسخخم منفی خواهد بود.

۳۰ سال پیش ما در تبریز با بقال و دکتر ترکی حرف می‌زدیم و در مدرسه و اداره‌ها فارسی یاد می‌گرفتیم و استفاده می‌کردیم. من تا کلاس اول دبستان فارسی بلد نبودم اما در سیستم آموزشی مشکلی هم نداشتیم. به نظر من پررنگ شدن این بحث‌ها در سال‌های اخیر به دلیل شرایط بحرانی سرنوشت‌ساز منطقه و خاورمیانه ایجاد شده است. انگیزه و محیط هیجان‌آلود باعث شده به خواسته‌های به اصطلاح مذهبی، زبانی و قومی دامن زده شود. شاید بسیار گفته شده باشد اما مساله جدی است که اگر روشن‌فکران و سیاست‌مداران به هوش نباشند، سرنوشتی مثل سوریه و عراق در انتظار ایران است. در این ۳۰ سال مردم هشیارتر نشده‌اند. به شبکه‌ای اجتماعی نگاه کنید که چطور هر کسی بدون علم، درباره همه مسایل اظهارنظر می‌کند. الان به اصطلاح پشت هر بامی شنونده‌ای هست. چیزی در حال جوشش است که من نگران آن هستم.

به نظر من سواستفاده سیاسی از این مساله بیشتر شده است. این مطالبه زمان صدام هم مطرح بود اما امروز حساس‌تر شده و سواستفاده از این اندیشه‌های هم به مراتب تشدید شده است. تمایل به فریفته شدن هم اوج گرفته است. نزدیکی ایجاد گت‌گو رفته‌رفته میان شهروندان کم‌تر می‌شود و جامعه به گروه‌های مختلف اکثراً کوچک مذهبی، قومی، لهجه‌ای یا حتی هواداری فرودی تقسیم شده است و بیشتر هم می‌شود. در چنین شرایطی فرزندان من و شما بیست سال بعد نمی‌توانند با هم هم‌صحبت شوند. فرض کنید امکان تحصیل به زبان مادری برای همه از کودکان تا دبیرستان فراهم بود. مهم

«خاوران‌نامه»ادامه راه فردوسی است



دراصل ۱۵ قانون اساسی، استفاده اززبان های محلی و قومی درمطبوعات و رسانه‌های گروهی در کنار زبان فارسی آزاد است و ازاین رو، برخلاف تبلیغات صورت گرفته درباره محدودیت اقوام در استفاده از زبان های محلی و بومی بصورت گسترده در مناطق مختلف در مطبوعات و رسانه ها جمعی، جشنواره های فرهنگی و هنری،برنامه های موسیقی سنتی، فیلم و مستند و تئاتر، شب شعر، تدریس در دانشگاهها، چاپ ونشر کتاب مورد استفاده قرار دارد:
۱- در استان های آذری نشین کشور ۱۹۹ عنوان مجله، فصلنامه، ماهنامه هفته نامه، روزنامه و دو هفته نامه منتشر می شود که بخش مهم یا اکثر مطالب به زبان محلی و آذری منتشر می شود. در استان آذربایجان شرقی ۹۴ عنوان، استان آذربایجان غربی ۴۵ عنوان استان اردبیل۴۰ عنوان و استان زنجان ۲۰ عنوان را به خود اختصاص داده است.
۲- علاوه بر تولید نشریات مکتوب، ساخت و تولید برنامه های تلویزیونی در قالب سریال و برنامه های ترکیبی در شبکه های استانی به زبان بومی از راهبردهایی است که در تولید و پخش برنامه های تلویزیونی مورد توجه قرار گرفته است. اکنون با فعالیت ۳۳ شبکه استانی درصدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۴ شبکه استانی سهنند، سیلان، اشراق و آذربایجان غربی در کنار شبکه برون مرزی سحر برنامه های خود را به آذری برنامه تولید و پخش می کنند.
۳- علاوه بر این در برنامه های شبکه سراسری سیما نیز برنامه هایی

۲- علاوه بر تولید نشریات مکتوب، ساخت و تولید برنامه های تلویزیونی

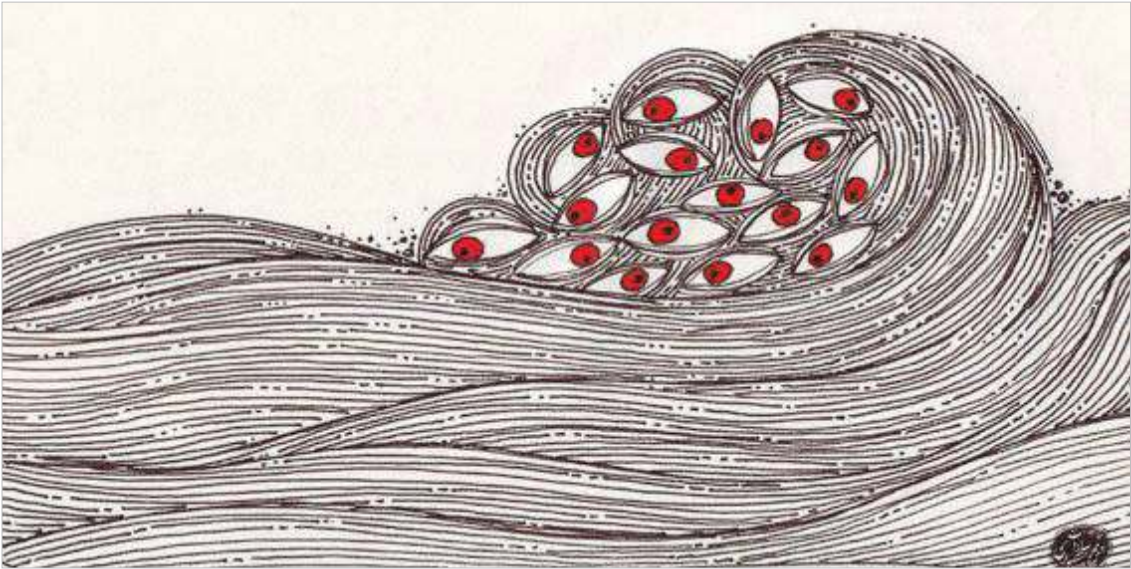
در قالب سریال و برنامه های ترکیبی در شبکه های استانی به زبان بومی از راهبردهایی است که در تولید و پخش برنامه های تلویزیونی مورد توجه قرار گرفته است. اکنون با فعالیت ۳۳ شبکه استانی درصدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۴ شبکه استانی سهنند، سیلان، اشراق و آذربایجان غربی در کنار شبکه برون مرزی سحر برنامه های خود را به آذری برنامه تولید و پخش می کنند.

۳- علاوه بر این در برنامه های شبکه سراسری سیما نیز برنامه هایی

برین گونه سازیم آئین و راه

ادعاهای قوم‌گرایان در مورد عدم اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی

هیاهو بر سر هیچ!



با زبان آذری تولید و پخش شده است. در شبکه رادیویی نوا، پخش موسیقی آذری یکی از قسمت های اصلی این شبکه می باشد.

۴- با گذشت ۴۰سال از پیروزی انقلاب اسلامی تولید محتوا و کتاب برای آذری زبانان در کشور مورد توجه بوده است. براساس اصل ۱۵ قانون اساسی ادبیات بومی ومحلی منعی برای تولید و انتشار ندارند و از این رو، برخلاف تبلیغات گسترده گروه های مروج بان ترکسیم که بر طبل محدودیت و ممنوعیت انتشار کتاب به زبان ترکی می کوبند، پس از پیروزی انقلاب اسلامی دست کم ۳۵ هزار عنوان جلد کتاب به زبان ترکی تولید و منتشر شده است.

۵- تولید فلم های سینمایی، مستند و کوتاه و نیز اجرای برنامه های فرهنگی و هنری و جشنواره های مختلف آیینی و بومی به زبان ترکی آذری نیز از دیگر دستاوردهای حاکمیت در اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی است.در سال ۱۳۹۶-۱۳۹۷-۱۳ فیلم کوتاه، ۴ فیلم بلند

سینمایی و ۴ فیلم مستند تولید

۶- در ۳ سال اخیر بیش از ۳۰ جشنواره مختلف فرهنگی، هنری و ادبی به آذری در در استان های آذری نشین برگزار شده است.

۷- در چهل سال گذشته بیش از ۳۵ هزار عنوان کتاب در موضوعات مختلف ادبی، هنری، کتاب کودک... به آذری منتشر گردیده است.

۸- در دانشگاه تبریز و دانشگاه علامه طباطبایی رشته زبان و ادبیات ترکی آذری دایر است. ضمن اینکه دو واحد اختیاری زبان و ادبیات آذری در مقطع کارشناسی در دانشگاههای مناطق آذری نشین ارائه می شود.

روزعشاق ایرانی، ولنتاین یا سپندارمذ؟



زرتشت مقدس بدین شکل، احترام گذاشتن به زنان را امری مقدس می‌شمارد و آن را وارد باورهای مذهبی ایرانیان باستان می‌کند. بدین گونه بود که انسان مردان بسا نهاد- و یک روز ازاسفندماه را روز جشن هدیه دادن از جانب مردان به زنان قرار داد. این جشن در روز پنجم اسفندماه برگزار می‌شد که بعداً طبق تقویم خیامی مطابق بسا ۲۹ بهمن شده است. اپوریخان بیرونی نیز می‌گوید این جشن کهنی است در بین ایرانیان، یادآور می‌شود که این روز و ماه از دیرباز جشن زنان شوهردار بوده و شوهران بسر آنان بخشش می‌کردند. مدتی است که ایرانیان ۲۵ بهمن را بسا نام روز ولنتاین جشن می‌گیرند و مردان به عشق و همسر خود هدیه می‌دهند. این کار نیکی محسوب می‌شود ولی به دلیل اینکه دولت و حاکمیت این جشن را غربی می‌دانند، آن را به رسمیت نمی‌شناسند و تبدیل به جشنی زیرزمینی برای مردم ایران شده است.

پیشنهاد روشن برای دولت ایران می‌تواند این باشد: برای اینکه ایرانی‌ها یک روز غربی را نماد عشق و هدیه دادن به زنان قرار ندهند، روز ۲۹ بهمن را به نام روز جشن سپندارمذ در تقویم ملی و رسمی ثبت کنید تا ایرانی‌ها بتوانند روز ملی خودشان را جشن بگیرند و در این روز، که به ولنتاین نیز نزدیک است، (به باور برخی مورخان، غربی‌ها ولنتاین را از جشن سپندارمذ ایرانی‌ها گرفته‌اند) به جشن و شادی و هدیه دادن به همسران و معشوقه‌های خود بپردازند.

ملت ایران نیز باید دوباره این جشن های ملی و وطنی را احیا کنند و شادی و جشن را به زندگی خود برگردانند. این ملت از مظلوم ترین ملت های دنیا است؛ ملتی که هرآنچه داشت را به جهانیان عرضه کرد و در طول تاریخ، تنها شاهد هجوم بیگانگان بر سر خود بود. ولی این ملت هنوز زنده است، و باید شاهد پرواز ققنوس وار آن باشیم...



امین داوودی

ایرانیان باستان تمدن ایرانیشهری بنیان نهاده بودند که بخش بزرگی از آن را جشن و شادی دربرمی‌گرفت و در زندگی مردم جریان داشت؛ به گونه‌ای که مورخان می‌گویند ایرانیان باستان «کار» می‌کردند و «جشن» می‌گرفتند و این چنین، روز و شب ایرانی‌ها بسا کار کردن و جشن گرفتن سبوری می‌شد. جشن‌های ایرانیان چنان متنوع و زیاد بود که صدها اسم از این جشن‌ها برجای مانده است ولی متأسفانه به دلایل زیادی، امروزه ایرانی‌ها تنها نوروز، یلدا و چهارشنبه‌سوری را جشن می‌گیرند و بی‌خود نیست که ایرانی‌ها را در دنیا جزو افسرده‌ترین‌ها به‌شمار می‌آورند.

یکی از جشن‌های شگفت‌انگیز ایرانیان باستان، که خود نشانی از جایگاه زن درایران باستان است، جشن سپندارمذگان است. این جشن، روز گرمی داشت زنان در ایران باستان بوده و این روز را در ادبیات پارسی به نام «مردگیران» یا «مزدگیران» هدیه گرفتن از مردان به‌کار برده‌اند. زرتشت مقدس که توانسته بود انسان نیمه وحشی را در بیش از سه‌هزار سال پیش اهلی کرده و به سمت مدنیت و شهرنشینی هدایت کند، توجه ویژه‌ای به زنان در این نظم نوین بشریت داشت. (تولد زرتشت در تاریخ ثبت نگردیده و مورخان طبق اسناد و شواهد، تولد زرتشت را بیسن سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۶۰۰ پیش از میلاد در نظر می‌گیرند.)

مطابق باورهای مذهبی زرتشتی، امشاسپندان، خداوند را در زمین برای گسترش صلح و عدالت یاری می‌کنند و هرکدام مسئولیت محافظت از چیزی را بر عهده دارند. سپندارمذ یکی از این امشاسپندان جاودان مونت‌بوده، که مظهر عشق، فروتنی و پارسایی اهوره مزداست و در عالم‌مادی، نگهبانی زمین و زنان نیک‌با او ست.



چون تو ایران را سری، بیست رسد سهم زیان
 مادر ایران ندارد چون تو فرزندی دلیر
 روز سختی چشم امید از تو دارد همچنان
 تو همان فرزند دلبدی که جان بازی تو
 می نیاید در حدیث و می ننگد در بیان

اختلاف لهجه ملیت نزاید بهر کس
 ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان
 گر بدین منطق ترا گفتند ایرانی نه ای
 صبح را خواندند شام و آسمان را ریسمان
 بیگس است ایران، به حرف ناکسان از ره مرو
 جان به قربان تو ای جانانه آذربایجان
 هر زبانی کو قضا باشد به ایران عزیز

پای دار ای روز باران حوادث ناودان...
 درد دل را با زبان دل بیان کردی ولی
 کیست اهل دل که باشد آشنا با آن زبان
 لیکن اینها دشمنان کردند، از ایران مرنج
 دوست را قربانی دشمن نشاید کرد، هان
 تو همایون مهد زرتشتی و فرزندان تو
 پور ایرانیان و پاک آئین نژاد آریان

روز جانبازیست ای فرزانه آذربایجان
 سر تو باشی در میان هر جا که آمد پای جان
 ای بلاگردان ایران سینه زخمی به پیش
 تیرباران بلا باز از تو می جوید نشان
 آن مباد ای کشتی طالع به طوفان باخته
 کت همای عشق و آزادی نبینم بادبان
 کاخ استقلال ایران را بلا برد به سر

اختلاف لهجه ملیت نزاید بهر کس

میرزا محمدعلی خان تربیت

تربیت تبریز

میرزا محمدعلی خان تربیت فرزند میرزا صادق متولد ۱۲۵۶ تبریز روزنامه نگار و دولت مرد آذربایجانی، مؤسس کتابخانه تربیت، از آزادی خواهان و روشنفکران انقلاب مشروطه است. تألیف کتاب «دانشمندان آذربایجان» یکی از خدمات برجسته مرحوم تربیت می باشد که در تألیف آن زحمتی بسیار کشیده است و بسیاری از آذربایجانیان گمنام را از پرده بیرون آورده و معرفی کرده است. تحصیلات خود را در مکتب ملا زین العابدین آغاز کرد و از پدرش ریاضی و نجوم آموخت و سپس نزد میرزا نصرالله سیفالطبا به تحصیل طب پرداخت. از شانزده سالگی به تدریس در مدرسه دولتی مظفری تبریز پرداخت. در سال ۱۳۱۶ اولین کتابخانه و کتابفروشی مدرن شهر تبریز که محل عرضه نشریات عربی و فارسی بود تاسیس کرد و مدت ده سال فعالیت کرد. این کتابفروشی مرکز مهمی برای فعالیت های اجتماعی و فرهنگی دوران مشروطیت در تبریز بود و تعداد زیادی از روشنفکران در آن جا جمع می شدند و درباره ی کتاب های جدید و سیاست روز بحث می کردند. در سال ۱۲۸۶ با حمله ایادی استبداد صغیر محمدعلی شاه، کتابها به تاراج رفتند و آن محل به آتش کشیده شد. پس از تاسیس

که برگزیده رهبران انقلاب و ناظر اعمال وزرا بود. تربیت در دوره دوم مجلس شورای ملی نماینده مردم تبریز شد و از نمایندگان روشنفکر و ترقی خواه حزب دموکرات بود. با تعطیلی مجلس دوم، تربیت به باکو رفت و به پیشنهاد هیئت مدیره انجمن خیریه ایرانیان، مدیر مدرسه اتحاد شد. پس از آغاز جنگ جهانی اول تربیت به برلین رفت و در آنجا در کمیته نجات ایران به فعالیت پرداخت و با محمد قزوینی، حسن تقی زاده، محمدعلی جمال زاده و حسین کاظم زاده ابرانشهر، انجمن ملیون ایران را تاسیس کرد و به همکاری فرهنگی و انتشاراتی با آنان پرداخت. با پایان جنگ جهانی به تبریز بازگشت. در سال ۱۳۰۰ به ریاست اداره معارف آذربایجان رسید و در همان سال کتابخانه و قرائت خانه عمومی معارف را برای اولین بار به شیوه جدید در تبریز بنیاد گذاشت که بعدها به نام خود وی «کتابخانه و قرائت خانه دولتی تربیت» نام گرفت. در ۱۳۰۱ «مجمع ادب» و «ماهنامه گنجینه معارف» را دایر کرد. در مهر همان سال مدرسه تجارت را در تبریز تاسیس کرد. او تا ۱۳۰۴ در مقام خود باقی ماند و سپس به ریاست فرهنگ گیلان رسید. وی از ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ عهده دار ریاست شهرداری (بلدیه) تبریز بود. در آن زمان چندین خیابان بزرگ و باغ ملی بزرگی به نام گلستان در محل قبرستان گجیل تبریز ساخته شد. تربیت در هشتمین دوره مجلس شورای ملی به نمایندگی از طرف مردم تبریز انتخاب شد و در دوره های نهم تا دوازدهم نیز همین مقام را داشت. محمدعلی تربیت در ۲۷ دی ۱۳۱۸ در تهران درگذشت.



همینست رسم و همینست راه

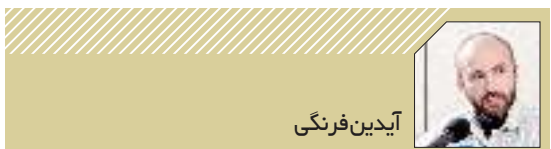
اصل ۱۵ قانون اساسی؛ راهبردها و برداشتها

برعهده گرفتند. در جلسات کمیته علمی محورهای فراخوان همایش استخراج و به اطلاع محققان و اساتید محترم رسید. علی رغم زمان اندک و تخصصی بودن موضوع، همایش با استقبال شایسته محققان صاحب نظر مواجه شد و تعداد ۳۰ عنوان چکیده مقاله به دبیرخانه علمی همایش ارسال گردید. با بررسی اعضای محترم کمیته علمی ۲۴ چکیده مقاله برای درج در این مجموعه انتخاب شد. از این جمع نویسنده ۹ چکیده مقاله از اعضای هیئت علمی دانشگاه های مختلف، ۵ نفر دانشجوی مقطع دکترا، ۷ نفر دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد، ۴ نفر پژوهشگر برجسته مسایل فرهنگی و سیاسی هستند. تعدادی از چکیده مقالات هم نیازمند اصلاحاتی بود که برای اعمال به محققان محترم عودت داده شد، تا انشالله در کتاب مجموعه مقالات نهایی که بعد از برگزاری همایش منتشر خواهد شد، مندرج شود. دبیرخانه همایش از همراهی و حسن توجه معاون محترم پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی جناب آقای دکتر علومی همچنین از جناب آقای دکتر زاهد پاشا، نائب رئیس کانون وکلای مرکز و همه همکاران محترم دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی که در برگزاری این همایش نقش و سهمی داشتند، تقدیر و تشکر نماید. محققان محترمی که با نگارش مقالات علمی خود موجب اصلی برگزاری شایسته این همایش شدند، مساعی اعضای محترم کمیته علمی و اجرایی همایش، و همکاران محترم مؤسسه تاریخ و فرهنگ دیار کهن قابل تقدیر است. دبیرخانه علمی همایش

دهه گذشته در بین گروه های سیاسی داخلی و همچنین گروه های واگرای قومی توجه به اصل ۱۵ قانون اساسی دیده می شود. هر یک براساس منافع جناحی و سیاسی و تجزیه طلبانه خود به تفسیر جعلی و تحریف آمیز از این اصل پرداخته اند. جناح ها سیاسی و نخبگان داخلی برخی از سر نا آگاهی و نا آشنایی با منافع و هویت ملی و عده های هم عملدانه و مغرضانه به بیان تفاسیری کاملاً مغایر با روح و محتوای این اصل تلاش کرده اند با عوام فریبی به جای ارائه برنامه و عملکرد مثبت دست به تحریف قانون اساسی زده و هزینه ناکارآمدی خود را از حیثیت نظام و قانون اساسی بپردازند و در موسم انتخابات نوید تدریس زبان مادری را در مدارس سر داده اند. از سوی دیگر گروه هایی معاند که هیچ اعتقادی به تمامیت ارضی و قانون اساسی ایران ندارند مزورانه در پناه اصل ۱۵ قانون اساسی به تخریب هویت، اتحاد و همبستگی ملی مشغول هستند. با توجه به استفاده ابزاری و بیان تفاسیر مغایر از اصل ۱۵ قانون اساسی، به منظور تبیین واقعیت این اصل و بررسی صحت و سقم ادعاهای مطرح شده در خصوص عدم اجرای این اصل، با هدف آگاهی سازی و روشن کردن واقعیت ها، مقدمات برگزاری «اصل ۱۵ قانون اساسی؛ راهبردها و برداشتها» با تشریک مساعی دانشگاه علامه طباطبائی، کانون وکلای مرکز و موسسه تاریخ و فرهنگ دیار کهن فراهم شد. جناب آقای دکتر محمد رضا پاسبان وکیل پایه یک دادگستری و عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی نظارت و مدیریت علمی همایش را

به نام بزرگان و آزادگان

این سه نفر



آیدین فرنگی

۲۰ بهمن ۱۳۹۷، رجب ابراهیمی (فرهاد)، ترانه سرای آذری، در تهران، پس از چند سال تحمل بستر بیماری، در ۸۲ سالگی چشم از جهان فرو بست. درباره ی او، با نظارت و همکاری خودش، در مرداد ۱۳۸۶، در ماهنامه ی نوای ارس، در اردبیل پرونده های منتشر کردیم. پس از انتشار خبر درگذشت آقای ابراهیمی، در فضای مجازی اطلاعات نادرست بسیاری درباره ی او و ترانه هایش منتشر شد. متأسفانه آرشیو جراید من در اردبیل است و فعلاً در دسترس نیست. حتماً در روزهای نوروز ۹۸ به رجب ابراهیمی خواهیم پرداخت. فعلاً همین را داشته باشید که ابراهیمی وقتی ترانه ی نامدار «آریلیق» (جدایی) را سرود، علی سلیمی، سازنده ی آهنگ این ترانه را نمی شناخت.

ترانه ی او به واسطه های، بی آنکه خود بخواهد، به دست آقای سلیمی می رسد و ایشان برای سه بند آغازین آن شعر آهنگ می سازند. اولین خواننده های که آریلیق را خوانند، وارثوش ماچکالیانسن بود که بعد با علی سلیمی ازدواج کرد. سپس رشید بهودف این آهنگ را از سلیمی گرفت و با حذف بند سوم، دو بند اول را خواند و آغازگر اشتها شگفت انگیز آن ترانه شد. آریلیق اولین بار در برنامه ی موسیقی آذری رادیو ملی ایران که هر روز ظهر پخش می شد، پخش شده و نه در رادیو تبریز. درباره ی تاریخ ها چیزی نمی نویسم، چون منبع در دسترس نیست. آریلیق، حاصل کار این سه نفر بود. رجب ابراهیمی، علی سلیمی و وارثوش ماچکالیانسن.



«موسسه تاریخ و فرهنگ دیار کهن» با همکاری «دانشگاه علامه طباطبائی»
 و «کانون وکلای دادگستری» برگزار می کنند.

همایش ملی اصل ۱۵

قانون اساسی، راهبردها و برداشتها

از مقالات برتر تقدیر و در مجموعه مقالات همایش منتشر خواهد شد.

مخبرها

- بلاحضات حقوقی اصل ۱۵ قانون اساسی
- بلاحضات سیاسی و امنیتی اصل ۱۵ قانون اساسی
- بلاحضات فرهنگی و اجتماعی اصل ۱۵ قانون اساسی
- آسیب شناسی رویکرد نخبگان و جریان های سیاسی پیرامون اصل ۱۵ قانون اساسی
- بررسی علمی و حقوقی پیرامون مفاهیم زبان و ادبیات در اصل ۱۵ قانون اساسی
- جایگاه زبان فارسی بعنوان زبان مشترک و ملی در قانون اساسی
- ارزیابی خدمات حاکمیت در اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی
- آسیب شناسی و نقد رویکرد قوم گرانه به اصل ۱۵ قانون اساسی

تقدیر همایش

- مجلت ارسال چکیده مقالات ۱۵ بهمن ۱۳۹۷
- مجلت ارسال اصل مقاله ۱۲ بهمن ۱۳۹۷
- تاریخ برگزاری ۲۹ بهمن ۱۳۹۷

محل برگزاری همایش

دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

آدرس دبیرخانه علمی همایش
 asle15@diyarekohan.net